فصلنامه مطالعات سیاست بین‌الملل
دوره ۲، شماره ۱، شماره پیاپی (۲)، بهار ۱۴۰۱، ص ۷۳ ـ ۳۱

مقاله پژوهشی

رقابت استراتژیک آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز و تاثیر آن بر شکل‌گیری بحران‌های منطقه‌ای

سید محمد طباطبایی[۱]، مرضیه پورامامی[۲] کریم افتخاری[۳]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۵

چکیده:

منطقه آسیای مرکزی و قفقاز که متشکل از کشورهای ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان، قریزستان و ترکمنستان در آسیای مرکزی ، و سه کشور ارمنستان، گرجستان و آذربایجان در قفقاز جنوبی می باشد، به دلیل برخورداری از منابع انرژی و همچنین موقعیت خاص، به عنوان چهار راه ارتباطی شرق و غرب و شمال و جنوب اهمیت ویژهای در محاسبات استراتژیک قدرت‌های بزرگ دارد. پس از فروپاشی شوروی و وضعیت خلا قدرتی که در این منطقه به وجود آمد، این بخش جغرافیایی جهان جولانگاه قدرت های منطقه و فرامنطقه‌ای شد. چنانکه مهمترین رقابت بین امریکا و روسیه را به وجود آمد. کشور اولی به عنوان هژمون جهان و دومی به عنوان میراث دار شوروی سابق هر کدام دارای منافعی می دانند که تضاد این منافع موجب به وجود آمدن بحران‌هایی در منطقه شده است. در این پژوهش تلاش شده است تا تأثیر رقابت آمریکا و روسیه بر امنیت منطقه مورد ارزیابی قرار گیرد. محدوده زمانی و مکانی که این نوشتار به آن می‌پردازد بعد از یازده سپتامبر در آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد و با نگاهی ژئوپلیتیکی سعی در پرداختن به موضوع مورد مطالعه در این پژهش شده است. ژئوپلیتیک به عنوان مقوله بستر ساز موجب شده است تا این منطقه محل رقابت قدرت‌های مختلف و در راس آنها آمریکا و روسیه باشد. چنانچه مشخص می‌شود که این رقابت موجب شده است تا بحران های در منطقه به وجود آید و همچنین در پاره ای موارد باعث تشدید بحران‌ها شده است و در نهایت موجبات ناامنی را در آسیای مرکزی و قفقاز فراهم آورده است.

واژگان اصلی: رقابت، استراتژیک، ژئوپلیتیک، بحران، امنیت.

۱. دانشیار گروه روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.(نویسنده مسئول)Tabasm234@yahoo.com
۲. کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه ای، گرایش آسیای مرکزی و قفقاز دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.
۳. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات اهواز، اهواز، ایران.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

مقدمه

آشکارسازی آسیای مرکزی که بخش جنوبی قلمرو هارتلند را در نظریه میکندر تشکیل می‌داد ، در دوره جنگ سرد جزو قلمرو سیاسی – ژئوپلتیک اتحاد شوروی بود. با فروپاشی شوروی و سقوط نظام دوقطبی، این منطقه با داشتن دولت‌های مستقل، هویت مستقل جغرافیایی – سیاسی پیدا کرد و در شکل فضای‌های بدون قدرت به دلیل خلأ قدرت ناشی از فروپاشی شوروی به صورت عرصه‌ای برای قدرت‌های چند سطحی قدرت‌های بزرگ پدیدار شد. این قدرت‌ها برنامه‌های زیادی را در قالب اهداف و استراتژی‌های مختلف مطرح کردهاند. ایالات متحده با نگرش جهانی به دنبال تغییرات زود گذر و پایدار است و سیاست‌های منسجمی را در منطقه برای افزایش منافع خود دنبال می‌کند. و از طرفی هم روسیه علاوه بر توسعه نفوذ خود، نگرانی‌های امنیتی نسبت به خود دارد از این رو ما در بحث حاضر علل و عوامل موثر در شکل‌گیری رقابت‌های نظامی این دو قدرت (آمریکا و روسیه) در آسیای مرکزی و قفقاز پس از فروپاشی شوروی را بررسی می‌کنیم. البته لازم به ذکر است که علل و عوامل متعددی می‌تواند شکل‌دهنده به نگرش امنیتی و نظامی این دو قدرت بزرگ در این منطقه باشد. فلذا ما این عوامل را به صورت رقابت بر سر تاسیس پایگاههای نظامی، گسترش ناتو به شرق و سپر ضد موشکی تقسیم می‌کنیم.

با فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی و پایان نبرد ایدئولوژیک، منافع سیاسی در قفقاز و آسیای مرکزی براساس رقابت‌های ایدئولوژیک در حال کمرنگ شدن است. و از طرف دیگر جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ باعث کم شدن تهدید بنیاد گرایی اسلامی در منطقه شد از این رو آمریکا دلیلی برای حضور گسترده در منطقه نمی‌یابد. اما با این وجود باید گفت که آسیای مرکزی و قفقاز به دلایل حاشیه‌ای اهمیت به سزایی برای ایالات متحده دارد. نکته مهم در باب حضور نیروهای آمریکا در آسیای مرکزی موقعیت ژئوپلوتیک منطقه است، به گونه ای که آژانس اطلاعات انرژی آمریکا تنگه بوسفر و بندرهای روسی در دریای سیاه را به عنوان دو گذرگاه جهانی برای برای کنترل منابع نفت و گاز آسیای مرکزی معرفی می‌کند. بطوریکه برآوردها نشان می‌دهد که آسیای مرکزی ذخایری همانند شمال کشف شده، دارد و ذخایر گاز این منطقه طبق برآورد اداره اطلاعات انرژی آمریکا با ذخایر انرژی عربستان قابل مقایسه است. آنچه در دریای هدف دراز مدت و کلان آمریکا این است که با ورود به حیاط

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

خلوت روسیه و حضور در منطقه از شکل‌گیری پیمان‌ها و اتحادهای نظامی در منطقه جلوگیری کند و ضمن مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی، نظم سیاسی خاص خود را برای تأمین منافع ملی و رسیدن به منابع انرژی و نیز کمک به دوستان خود را برای دست‌یابی به آن را پی بگیرد. پس از یازده سپتامبر آمریکا آشکارا ادامه حضور خود را با علایق امنیتی در آسیای مرکزی و قفقاز را پیوند زده

است. پیش ازآن منافع آمریکا در این منطقه برای جلوگیری از احیای نفوذ تاریخی روسیه و نیز جلوگیری از تأمین منافع و نفوذ جمهوری اسلامی ایران و اصولا کنترل انرژی در منطقه تعیین می‌شد ولی در شرایط به شدت امنیتی شده پس از یازده سپتامبر آمریکاییها نیروهای نظامی خود را در پایگاه ماناس قرقیزستان و خان آباد ازبکستان مستقر ساخته‌اند و به زودی روشن ساخته‌اند که قصد ترک منطقه را هم ندارند و حتی برخی از مقامات آمریکایی از ایجاد ناتوی آسیای سخن گفته اند. در واقع بخشی از حضور آمریکا در آسیای مرکزی پس از فروپاشی و تغییرات ساختاری ناشی از آن و باقی ماندن آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت ،کشش طبیعی به سوی پر کردن خلأ قدرت ایجاد شده در منطقه جهت افزایش حوزه نفوذ و دائمی کردن نفوذ و برتری در عرصه بین المللی است. چرا که امروزه ایالات متحده آمریکا عصر تفوق را در پیش رو دارد ازینرو مرزهای خود را در سراسر جهان گسترش داده و با حضور خود در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و سایر مناطق جهان سعی در تثبیت نقش رهبری خود در جهان را دارد.

پس از فروپاشی شوروی، روسیه نیز سیاست خارجی خود را 'در این منطقه به عنوان بخشی از خاور نزدیک مورد توجه قرار داد و در "سند مفهوم سیاست خارجی فدراسیون روسیه که در اواخر سال ۱۹۹۲ به تصویب رسید منعکس کرده است و در بین اهداف مربوط به سیاست های روسیه در قبال خاور نزدیک در آسیای مرکزی نیز در این قالب تعریف می‌شود محور های زیر را مورد تأکید قرار گرفته اند:

تعمیق همکاری‌های سیاسی-نظامی و اقتصادی با کشورهای تازه استقلال یافته در چهارچوب تشکیل جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS) به همان صورتی که براساس روابط دو جانبه وجود دارد. توسعه و تقویت ساختار(CIS) حمایت و حفاظت از مرزهای(CIS) تشکیل نیروهای حافظ صلح(CIS) و ....

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

از این رو روسیه هم که خود را وارث اتحاد جماهیر شوروی می‌داند و هرگونه نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای را در حوزه پیشین اتحاد جماهیر شوروی به عنوان بخشی از منطقه خارج نزدیک خود بر نمی‌تابد و حضور قدرت‌های خارجی را در آن خواه‌ناخواه بر امنیت روسیه تأثیر می‌گذارد و این زمانی وضعیت را حاد می‌کند که یکی از این کشورها با رقبای غربی روسیه همکاری کنند. روسیه پس از به قدرت رسیدن پوتین در سال ۱۹۹۹ و سیاست "گرایش به شرق ضمن حفظ مناسبات با آمریکا"، برای تقویت روسیه توجه بیشتری را به ابزار اقتصادی قدرت مبذول داشت و قصد استفاده از منابع انرژی منطقه برای احیای قدرت خود را دارد و به انرژی به عنوان اهرمی برای دستاوردهای سیاسی بویژه با اروپا و آمریکا استفاده می‌کند. همچنین روسیه نگران سیاست های ایالات متحده در آسیای مرکزی برای افزایش دموکراسی و حقوق بشر و به عبارت دیگر خواهان حفظ ثبات در این منطقه است و تلاش آمریکا برای گسترش دموکراسی از طریق انقلاب های رنگی برای پر کردن خلأ ناشی فروپاشی شوروی، به دنبال گسترش حوزه نفوذ خود از این طریق می‌باشد. تلاش برای گسترش دموکراسی و بی ثباتی های ناشی از آن همانطور که حوادث قرقیزستان و گرجستان نشان داد، می‌تواند بی‌ثباتی در سطح منطقه‌ی روسیه را گسترش دهد. و هر بی ثباتی در این منطقه می‌تواند به داخل خاک روسیه کشانده شود.

دخالت غرب در قفقاز و آسیای مرکزی، تغییر شدیدی در صحنه استراتژیک به وجود آورده و با پیامدهای مستقیم برای روسیه همراه بوده است. روسیه سرخورده برای از دست دادن آنچه حیاط خلوت خود تلقی می‌کرد، به دنبال سیاستی جهت مقابله با عقب گرد خود در منطقه بود. روسیه برای ممانعت از ورود دولت های آسیای مرکزی به این پیمان های نظامی با مشارکت آمریکا تلاش می‌کرد، حتی، به اعتقاد برخی کارشناسان بین المللی، در پی سلطه بر منطقه خزر است. روسیه برای جلوگیری از پیوستن دولت‌های منطقه به ناتو یک سازمان پیمان امنیت جمعی را ایجاد کرده که ظاهرا، مبارزه با تروریسم و دفاع هوایی از کشورهای منطقه را به عنوان اهداف خود اعلام نموده است. در دو دهه اخیر شاهد افزایش حساسیت امنیتی، عمل گرایی و بسط روابط روسیه با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز هستیم. پس از طرح موضوع استقرار سامانه آمریکا در اروپای شرقی و در نزدیکی مرزهای روسیه و بالا گرفتن تنش میان این کشور با ناتو و آمریکا مورد توجه رهبران مسکو قرار گرفته

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

است . بنابراین رویکرد، روسیه، استراتژی نظامی خود را تا سال ۲۰۲۰ تدوین و بر گسترش فعالیت‌های نظامی خود در چهارچوب این راهبرد تاکید دارد.

موقعیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی در قلب اورآسیا، این منطقه را سرزمینی پهناور و فاقد مرز مشترک با آب‌های آزاد جهان و برخورداری از مرزی دقیق و تعریف شده توصیف کرد که کشورهای ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان امروزی را در بر می‌گیرد و در طول تاریخ با جاده ابریشم شناخته شده است و مانند جاده ای برای پیوند مردم، جابجایی کالاها و اندیشه‌ها بین اروپا، خاورمیانه، آسیای جنوبی و آسیای شرقی عمل کرده است. در باب موقعیت ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک آسیای‌مرکزی، وضعیت و جایگاه جغرافیایی و اهمیت و نقش سایر موقعیتهای مهم و پتانسیلهای موجود در این منطقه موقعیت ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک آسیای مرکزی، منابع و ذخایر فراوان نفت و گاز، موقعیت گذرگاهی – ارتباطی، ارزش استراتژیک و ژئواکونومیک دریای خزر، کنترل تولید منابع و خطوط لوله انرژی، توان تأثرگذاری بر بحرانهای منطقه و علایق مشترک فرهنگی، تاریخی و اقتصادی میان کشورهای منطقه با برخی همسایگان، باعث شده است که قدرتهای منطقهای و فرامنطقهای برای تحقق اهداف خود و پر کردن خلاء قدرت بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی به رقابت بپردازند.

این ویژگیهای کشورهای منطقه آسیای مرکزی باعث شده است که این منطقه در نظریه‌های ژئوپلیتیک جایگاهی مهم داشته باشد. البته به دلیل آنکه این کشورها تا سال ۱۹۹۱ بخشی از جماهیر شوروی بودهاند، در بیشتر نظریه های کلاسیک ژئوپلیتیک، این منطقه در چارچوب « هارتلند» مورد توجه قرار می گرفت؛ اما در نظریه‌های جدیدتر، آسیای مرکزی به دلیل ویژگیهای فرهنگی – تمدنی، موقعیت جغرافیایی و استراتژیک و همچنین اهمیت ژئواکونومیک مورد توجه قرار گرفته است و حتی از جایگاه برجسته‌ای نیز در نقشه جهان برخوردار می‌باشد.

پیشینه تحقیق:

بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی: زمینه‌ها و چشم اندازها نوشته دکتر الهه کولایی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، زمستان ۱۳۸٤

نویسنده در این کتاب به چالش همگرایی در میان کشورهای مستقل مشترک المنافع و

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

ریشه بحران-های سیاسی و همکاری آنها در قالب اکو پرداخته است. اما در مورد رقابت قدرت‌های بزرگ به سه قدرت آمریکا و روسیه و چین اشاره کرده که بر سر انرژی، مبارزه با تروریسم، بنیادگرایی و افراط-گرایی در آسیای مرکزی با هم رقابت می‌کنند.

امنیت در آسیای مرکزی: چهارچوب نوین بین المللی، نوشته روی آلیسون و لنا جانسون، ترجمه محمدرضا دبیری، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم بهار ۱۳۸۹.

کتاب دیگری در این زمینه است که نویسندگان در این کتاب به بررسی امنیت در آسیای مرکزی و پویایی‌های داخلی و خارجی آن و میراث ها و اختلافات و مشترک در آن منطقه و نقش اسلام در جوامع و روابط آنها پرداخته است. اما در مورد رقابت قدرت‌های بزرگ در این منطقه به نقش دو قدرت بزرگ آمریکا و روسیه پرداخته و در مورد نگرانی‌های امنیتی روسیه اظهار می‌کند که این کشور نگران دخالت‌های خارجی، و اسلام افراطی در آسیای مرکزی و قفقاز است. و ثبات در این جمهوری‌ها برای روسیه حائز اهمیت است. چرا که هر نوع ناآرامی در این جمهوری‌ها می تواند تاثیرات منفی بر محیط داخلی روسیه داشته باشد. سپس در شکل گیری نگرش ایالات در آسیای مرکزی به عامل انرژی و امنیت آن و جلوگیری از انحصار آن به وسیله روسیه اشاره می‌کند و معتقداند که ایالات متحده ضمن مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی، نگران اتحاد آسیای مرکزی با خاورمیانه و تبدیل شدن به منطقه‌ی پویای تندروی اسلامی است که او این مسایل را از اولویت‌های آمریکا در آسیای مرکزی می‌داند و سایر مسایل از قبیل حقوق بشر، گسترش دموکراسی و بازار آزاد از اولویت کمتری نسبت به مسایل فوق برخوردارند.

سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، نوشته دکتر حبیب الله شیرازی و محمدرضا مجیدی، تهران: نشر قوس،۱۳۸۲.

نویسندگان این کتاب را در سه بخش تقسیم بندی کرده است که در بخش اول به ویژگی‌های کلی منطقه مانند جغرافیای طبیعی و انسانی، سیاسی و اقتصادی را بررسی کرده و در بخش دوم کتاب به بررسی سیاست و حکومت در آسیای مرکزی پرداخته و تحولات این کشورها را در دوران حاکمیت کمونیست ها و همچنین دوران گذار این جمهوری‌ها از نگاه به مرکز تا استقلال را مورد بحث قرار داده و تحولات جوامع آسیای مرکزی پس از استقلال

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

توضیح داده است. ودر بخش سوم که بخش مهم این کتاب از نظر این تحقیق به شمار می‌رود بحث خود را تحت عنوان منطقه آسیای مرکزی و نظام بین الملل را بررسی کرده و در فصل اول این بخش به تحت عنوان آسیای مرکزی و محیط پیرامون پرداخته که در آن به نقش سه قدرت پیرامونی آسیای مرکزی یعنی روسیه، ایران و ترکیه را توضیح داده است. در فصل دوم این بخش که نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای یعنی آمریکا، اسرائیل و پاکستان و دو سازمان یعنی ناتو و اتحادیه اروپا را توضیح داده است.

ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز(بنیان‌ها و بازیگران)، محمود واعظی، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۷.

نویسنده در این کتاب به اهمیت ژئوپلیتیک اورآسیا پرداخته و مباحث نظری این بحث را از منظر سه تن از متفکران یعنی کوهن، هانتیگون و برژینسکی پرداخته و به عوامل موثر در تحولات آسیای مرکزی و قفقاز، بحران قره‌باغ، علل و ریشه‌ها و اهداف و منافع بازیگران در این بحران و همچنین علل تدوام جنگ چچن و جنگ داخلی تاجیکستان را توضیح داده و در فصل هشتم که مهمترین بحث مرتبط با تحقیق حاضر به شمار می‌رود، نویسنده به بررسی سیاست قدرت‌های موثر در منطقه پرداخته است که پس از بررسی نگرش روسیه به منطقه، آسیای مرکزی و قفقاز را از روند

تاریخی آن تا وضعیت پس از فروپاشی، ایالات متحده، روسیه و چین، ایران و ترکیه را بررسی کرده و رویکرد ایالات متحده به منطقه را براساس رویکرد امنیتی، امنیت انرژی و رویکرد استراتژیک و اهداف و چالش‌های ایالات متحده را در منطقه بررسی کرده است.

آسیای مرکزی: منطقه‌ای پویا برای فعلان امنیتی نوشته حسین رفیع و دیگران، مطالعات اورآسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی ، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۳، زمستان و بهار ۸۸ـ۱۳۸۷، صفحات ۷۶ـ۶۱.

نویسندگان در این مقاله، دو عامل منابع نفت و گاز و اسلام تندرو و خشونت طلبی را مهمترین عامل منازعه و انگیزه قدرت‌های بزرگ در آسیای مرکزی مورد بحث قرار دادهاند.

آسیای مرکزی و قدرت‌های بزرگ: تحول سپهر شمالی، نوشته علی اصغر سحرخیز، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ٤٥، بهار ۱۳۸۳.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

نویسنده در این مقاله آسیای مرکزی را به عنوان منطقه‌ای جدید که منازعه‌ای بر سر نفت آن وجود دارد معرفی می‌کند و به رقابت بین دو قدرت بزرگ آمریکا و روسیه در این منطقه پرداخته است. و سپس یک سیر تاریخی از اهمیت انرژی در طول دو جنگ پرداخته و دکترین نظامی ایالات متحده از اهمیت استراتژیکی کافی برخوردار است که خود را درگیر منطقه نموده است.

بررسی سیاست‌های تهاجمی روسیه، امیر محمد سوری، در این مقاله نویسنده به بررسی رقابت‌های روسیه و آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و تشدید تنش‌ها به دنبال جنگ گرجستان و روابط روسیه و گرجستان می‌پردازد.

امنیت:

اصلی‌ترین وظیفه دولت و مهمترین موضوعی است که تا کنون تحت عناوینی مثل جنگ و صلح، مطالعات استراتژیک و مطالعات امنیت مورد توجه دانشوران بین‌الملل قرار گرفته است. در عین حال امنیت مفهومی پیچیده، متعارض و شدیدا متکی بر نگرش‌ها و ارزش‌هاست. اغلب مردم بر این باوند که وقتی فرد، یا دولتی زندگی دیگران را به خطر می‌اندازد، یا اموال آنها را غارت می‌کنند، امنیت به خطر می‌افتد (یزدان فام، ۱۳۸۹:۷۲۶).

ماهیت و موضوع ژئوپلیتیک

این یک قاعده کلی است که تمامی مفاهیم دارای تاریخند و جغرافیا و اصطلاح ژئوپلیتیک استثناء نمی‌باشد. واژه ژئوپلیتیک ابتدا در سال ۱۸۹۹ بوسیله دانشمند علوم سیاسی سوئدی رودلف کی الن[1] به کار گرفته شد. در سالهای اولیه بیستم کی الن و سایر متفکرین امپریالیستی (استعمارطلب) ژئوپلیتیک را به عنوان بخشی از دانش استعماری غربی فهمیدند که از رابطه ی جغرافیای طبیعی و زمین با سیاست بحث می‌کرد. ژئوپلیتیک علاوه بر بررسی رابطه بین عوامل جغرافیایی و سیاست یک کشور، به تفسیر وقایع نیز می‌پردازد و می‌تواند تحولات آینده را تحلیل و گمانه زنی کند. ژئوپلیتیک بعدا با هدف سیاست خارجی آلمان نازی یعنی‌لِبنسرام (À-Lebensraum تعقیب فضای حیاتی بیشتر برای مردم آلمان) پیوند خورد (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۱). بدین معنی که تصور می‌شد، علم ژئوپلیتیک خاص آلمان و سیاست حزب نازی است و همین مساله موجبات بروز جنگ دوم را فراهم نموده است. این امر در کنار ظهور سلاح‌های هسته‌ای و توانایی پرتاب آنها جغرافیا را ظاهرا بی

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

اهمیت ساخت و سبب افول و رکورد ژئوپلیتیک به لحاظ اسمی و علمی در آن دوران خاص گردید (میرحیدر، ۱۳۸٤: ۱۵).

در خلال سالهای بعدی یعنی دوران جنگ سرد، ژئوپلیتیک برای توصیف نزاع و مجادله جهانی بین شوروی و آمریکا بر سر کنترل کشورها و منابع استراتژیک جهانی به کار گرفته شد. وزیر امور خارجه آمریکا، هنری کسینجر[۲]، باعث شد که اصطلاح ژئوپلیتیک در دهه ۱۹۷۰ احیا شود. او این واژه را مترادف با بازی ابر قدرت‌ها در زمینه ی سیاست‌های موازنه‌ی قدرت که در سراسر نقشه سیاسی جهان انجام می‌شد بکار می‌گرفت (حافظ نیا، ۱۳۸۰: ۲۲).

یکی از دلایلی که ژئوپلیتیک‌مجدداً عمومیت پیدا کرد این است که با بصیرتی جامع درمورد نقشه سیاسی جهان بحث می‌کند. ژئوپلیتیک "تصویری کلان" را ارئه داده و روش ارتباط تحولات محلی و منطقه‌ای با سیستم و نظام جهانی به عنوان یک کل را پیشنهاد می‌دهد. به عبارتی، ژئوپلیتیک طیف وسیعی از وقایع، برخوردها و تحولات را درون یک چشم انداز استراتژیکی بزرگ قالب گیری می‌کند و نقطه نظر وسیعی که مورد علاقه و مطلوب بسیاری از افراد است را ارائه می‌دهد. علاوه بر این یک شیوه ی فضایی اندیشیدن درباره ی آرایش بازیگران، عناصر و موقعیت‌های مختلف را بطور همزمان بر روی صفحه‌ی شطرنج جهان نشان می‌دهد (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۷: ۲-۲۱). به طور کلی، شرایط به گونه‌ای پیش رفت که در طی قرن بیستم، ژئوپلتیک از یک دیدگاه جغرافیایی ـ سیاسی که بر پایه ی جبر محیطی بود و عمدتا به صورت ابزاری در دست قدرت های استعمارگر درآمده بود، به یک دانش میان رشتهای پویا در عرصه ی جهانی تبدیل گدید (میرحیدر، ۱۳۸٤: ١٤).

امروزه در نظم نوین جهانی، ژئوپلیتیک جایگاه مهمی دارد و گرایش‌های موضوعی متفاوتی را به خود اختصاص داده است و آثار علمی گوناگونی در این زمینه انتشار یافته‌اند. اما آنچه درباهی ژئوپلتیک نوشته یا گفته می‌شود، بیش از آنکه ماهیت، موضوع، ابعاد معرفت شناسانه و روش‌شناسی آن را مشخص کند، بیشتر شامل عبارت های مبهم، دیدگاه‌های آمیخته با اغراض سیاسی، توصیف و تعبیرها و کلی گویی‌ها است، لذا مانع از آن می‌شود که ژئوپلیتیک از ثبات موضوع، فلسفی و روش‌شناسی علمی برخوردار شود و بتواند به گزاره‌های کلی و جهان شمول نظیر قوانین، حقایق مسلم و نظریه‌های علمی تبیین کننده دست یابد (حافظ نیا، ۱۳۸٤: ۱۹).

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

در مجموع، ژئوپلیتیک از زمان وضع آن در یک قرن گذشته از نظر مفهومی و فلسفی دچار شناوری بوده و هنوز بر سر ماهیت آن اتفاق نظر وجود ندارد و دیدگاه‌های متفاوتی دربارهی آن ابزار گردیده است. لاکوست و ژیبلن[3] می‌نویسند: «برداشت متفاوتی از ژئوپلیتیک ارائه شده است ولی یک تعریف گعمومی و از پیش تعیین شده برای ژئوپلتیک وجود ندارد». از سوی دیگر لورو و توال معتقدند که ژئوپلیتیک هنوز از لحاظ روانشانسی و مباحث خود به کمال نرسیده است ولی جایگاه خود را در مقام یک روش مطالعه در عرصه بین‌المللی کسب کرده است. ژیروید اتوتایل[4] نیز معتقد است، ژئوپلتیک در قرن بیستم از تاریخ پر فراز و نشیبی برخوردار بوده و توانسته است در رساندن معنی ارتباط کلی بین جغرافیا و سیاست موثر باشد ولی معنی ژئوپلیتیک کاری بس دشوار است. زیرا معنی مفاهیمی چون ژئوپلیتیک تمایل به تغییر و تحول دارند و متاثر از دوره های تاریخی و ساختار های نظم جهانی اند که آنها خود تحول پیدا می کنند (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۳). لسلی هپل از اندیشمندان دیگری است که معتقد می‌باشد که واژه ژئوپلیتیک دچار ابهام است. وی تاکید که اصطلاحی بدون محتوی و بدون تاریخ شناخته شده که گاه گاهی معنی استراتژیک ـ جهانی یا برخورد عقیدتی شرق ـ غرب، «منطقه ای ـ سیاسی» و «جغرافیایی ـ مفهومی» را می‌دهد ویا هیچ مفهوم روشنی را القاء نمی کند (هپل، ۱۳۷۰: ۲۶).

به طور کلی، سردرگمی مفهومی ژئوپلیتیک منجر به شکل گیری نگرش های متفاوتی نسبت به چیستی و ماهیت آن گردیده است و با نگاهی به تعابیر و اوصاف به کار رفته دربارهی چیستی ژئوپلیتیک مشخص می‌شود که این تعابیر مجموعه‌ای شامل علم، مطالعه، گفتمان، مسائل، مباحث، رویکرد، استراتژی و غیره را در برمی‌گیرد (حافظ نیا، ۱۳۸٤:۲٤). همچنین طیف موضوعی ژوپلیتیک نیز از گستردگی برخوردار است و این امر نیز به عنوان عاملی بازدارنده بر سر راه گسترش ادبیات علمی ژئوپلیتیک موثر بوده است. طیف موضوعی ژئوپلیتیک بدین شرح می‌باشد: دانش کسب قدرت، رقابت و گسترش حوزه نفوذ، تاثیر عوامل جغرافیایی برسیاست و روابط دولت‌ها، دانش مناطق بحرانی، دانش مرزهای بین‌المللی، دانش روابط قدرت، دانش نتایج عدم انطباق دو الگوی فضایی عرضه و تقاضای منابع حیاتی، روابط متاقبل جغرافیا، قدرت و سیاست و الگوهای رفتاری ناشی از ترکیب آنها. نهایت اینکه برای شکل‌گیری یک سازه علمی تحت عنوان ژئوپلیتیک، تعریف یک اساس فلسفی که موضوعیت آن را توجیه و ضرورت آن را مورد تاکید قرار دهد لازم می‌باشد.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

تعاریف ژئوپلیتیک:

برای فهم بیشتر نگرش‌ها نسبت ماهیت و موضوع ژئوپلیتیک از دید صاحب نظران آن، بررسی تعاریف ارائه شده دربارهٔ آن ضرورت دارد. با بررسی تعاریف ژئوپلیتیک می‌توان آنها در پنج گروه به شرح زیر طبقه بندی نمود:

۱- تاثیر جغرافیا بر امور نظامی ـ استراتژیک ۲- تاثیر یک جانبه جبری جغرافیا بر سیاست بویژه سیاست بین‌الملل

۳- تحلیل فضایی مناسبات و ساختار قدرت و رقابت جهانی ٤- تاثیر دو جانبه و متقابل جغرافیا و سیاست

۵- دانش عملی فضایی سازی سیاست‌ها و هدایت رقابت ها (حافظ نیا، ۱۳۸٤:۸٤).

دکتر میر حیدر نیز تعریف ژئوپلیتیک را با همین دیدگاه بدین صورت ارائه می‌دهد:

"شیوه‌های قرائت و نگارش سیاست بین الملل توسط صاحبان قدرت و اندیشه و تأثیر آنها بر تصمیم ژروید اتوتایل در اوسط دهه ۱۹۹۰ ارائه و گسترش یافت. در این نگرش ژئوپلیتیک سنتی متهم گردید که شرایط سوء استفاده قدرتهای استعماری و سلطه‌گر را از اندیشه‌های جغرافیایی تسهیل نموده است (مجتهد زاده، ۱۳۸۱:۲۹۱).

ژئوپلیتیک انتقادی این مسئله را مورد توجه قرار می‌دهد که چگونه سیاستها، فضای سیاسی کره زمین را از طریق روشنفکران، موسسات و بازیگران حکومتی مسلط شکل داده وسیاستهای جهانی را به وجود می‌آورند.

قرائت انتقادی از ژئوپلیتیک روشهای را در برمی‌گیرد که در آن ژئوپلیتیک به عنوان یک موضوع مفهومی به نگارش در می‌آید و یا اینکه چگونه ژئوپلیتیک شکل گرفته و کارکردهای آن مشخص شده است. در تعریف مختصر، ژئوپلیتیک انتقادی به دنبال آشکار سازی سیاتهای پنهان و پشت‌پرده دانش ژئوپلیتیکی می‌باشد که توسط دانشمندان، موسسات و دولتمردان انجام شده است. ژئوپلیتیک انتقادی بر این باور است که گفتمان ژئوپلیتیکی، زبان حقیقت و درستی که یک واقعیت عینی و شفاف را مورد بحث قرار دهد نیست بلکه تلاشی است که سعی می‌کند حقیقت و درستی را ادعا کند و یا در تأثیر آن بکوشد (اتوتایل، ۱۳۸۰:۲٦).

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

فردریک راتزل(۱۸٤٤-۱۹۰٤)- نظریه ارگانیسم دولت با تأکید بر اهمیت فضای ژئوپلیتیک

تفکر ژئوپلیتیکی قرن بیستم، در دوران بحران علمی متولد شد. به عبارت دیگر، این علم زمانی خود را مطرح کرد که جدال بین طرفداران مادیت و معنویت جهت هدایت جامعه، با بهره گیری از علوم و فنون و تکنیک به اوج خود رسیده بود و دیگر انسان‌ها به عنوان برابر و برادر به هم نگاه نمی‌کردند بلکه طبیعت آنها گرایش هجومی پیدا کرده بود و مسأله تنازع بقاء شکل می‌گرفت. در این باره ارنست لاویس می‌گوید:

«امروزه اکثر نظام‌های فلسفی که جنگ و تنازع را به منظور بقا مورد تایید قرار دادهاند، مشروعیت آن را با انتخاب کار تا سر حد مرگ انجام می‌دهند".

در این برهه از زمان، توسعه ارمپراطوری اروپا بتدریج‌کُند گردید. ناآرامی و تشنج در این منطقه از جهان بالا گرفت. نظام بین‌المللی اروپا که تا آن زمان بر اساس یک حالت تعادل در بین قدرت‌ها قرار داشت بتدریج به دیگرقار ههای بستهٔ جهان راه یافت و تاریخ تحولات اروپا، تبدیل به تاریخ جهان شد. در این دوره، لازم بود که جغرافیای سیاسی نیز از حالت ایستایی به پویایی درآید (عزتی، ۱۳۸٦:۷). در این راستا، سال ۱۸۲۰ م را باید یک نقطه عطف به حساب آورد، زیرا که پروس در همین سال تصمیم به گنجانیدن جغرافیا در نظام آموزشی کرد و بحث شکل گرفتن آلمان واحد در اذهان عمومی مطرح شد. در فردای پیروزی پروس در سال ۱۸٦٦م بر اتریش است که جغرافیدانان پروس، راهبرد وحدت سرزمین‌های آلمانی را با تکیه بر عامل زبان به میان می‌کشند و به آن استناد می‌کنند. در چنین شرایطی، جغرافیای مردمی در برابر جغرافیای سلطنتی زاده می‌شود و در آن فضای هویت جویی آلمان، فردریک راتزل، قوانین جغرافیای سیاسی را تدوین می‌کند. او استدلال خود را بر مبنای عناصر خارجی پدیدار و ثابت جغرافیای سیاسی، یعنی جغرافیای طبیعی بنیان می‌گذارد. اندیشهٔ او در مورد آینده، هویت و نیز جایگاهی که این کشور در سطح جهان باید از ان برخوردار باشد، است (لورو و توال، ۱۳۸۱: ۲-۱). به عبارت دیگر، واضع جغرافیای سیاسی فردریک راتزل آلمانی و مهد گسترش این شاخهٔ علمی نیز همان کشور بوده است. نظریات راتزل در دورانی ابراز شد که آلمان مدرن در سال۱۸۷۱م ایجاد شده بود و تحت رهبری جاه‌طلبانه پروس خود را قدرتی بزرگ با بریتانیا، فرانسه، اتریش و روسیه می‌دید. با توجه به شرایط ویژه آلمان که حکومتی محصور در خشکی و دارای مشکلاتی در راه توسعه سرزمین خود بود، در دهه پایانی قرن نوزدهم، نظریاتی دربارهٔ ارتباط میان سرزمین و قدرت حکومت در

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

میان طبقه روشنفکر جدید این کشور به ویژه راتزل به عنوان بنیانگذار جغرافیای سیاسی، مطرح گردید (حافظ نیا، ۱۳۸٤:۱۲۰).

جغرافیای سیاسی که توسط او، پایه‌گذاری شده بود بر پایه مفهوم ژئوپلیتیک شکل گرفت. هرچند واژهٔ «ژئوپلیتیک» برای اولین بار توسط رودلف کیلن عضو مجلس سوئد و استاد دانشگاه آپسالا در سال ۱۹۸۸ به کار گرفته شد، اما خود این اندیشمند نیز تحت تاثیر اندیشه‌های جغرافیای سیاسی راتزل بود. راتزل خودش بر اساس یک قیاس بیولوژیکی به رشد فضائی دولت‌ها اعتقاد داشت و قوانین هفت‌گانه خود را در ارتباط با فضای حیاتی کشورها ابراز کرد. وی سه حقیقت اساسی جغرافیایی را در منزلت و رشد کشورها موثر می‌دانست: سرزمین مشخص و فضای معین همراه با موقعیت طبیعی و جغرافیای سیاسی در بین سایر کشورها، مردمی متجانس و وابسته به ناحیهٔ جغرافیای کشور، توسعه کشور از چهار چوب طبیعی که کانون اولیه آن بوده و به دلیل رشد جمعیت نیاز به سرزمین بیشتری دارد (همان، ٢٤ـ٢٣).

راتزل و همکاران آن از جمله کسانی بودند که موفق شدند تاثیرات محیط را بر روی قدرت سیاسی ملتها طبقه ببندی کنند. وی معتقد بود، انسان لازم است برای کسب موفقیت، خود را با محیط هماهنگ بسازد، همان طور که گیاهان چنین عملی انجام می‌دهند. راتزل در کتاب جغرافیای سیاسی خود که در سال ۱۸۹۷ به چاپ رسید، تمام دیدگاه‌های خویش را در این زمینه برشمرد. او این نظریه را داشت که، کشورها مانند یک موجود زنده، تابع قوانین خاص خود هستند. از دیدگاه راتزل، دولت حاصل تکامل ارگانیک است و اجزای وابسته به آن، شبیه درختی است که اندامی فضایی آن در خاک قرار دارد و برای آن که این اندام رشد و تکامل یابد، توسعه ارضی لازم و ضروری می‌نماید. هر چه وسعت کشوری بیشتر باشد، قدرت سیاسی و تمدن آن کشور توسعه بیشتری می‌یابد[۱].

آلمان در اواخر قرن نوزدهم، صنعتی گردید، اتحاد یافتد و به قدرتی بزرگ تبدیل شد. قدرت سیاسی و اقتصادی آلمان، ناشی از عملکرد بخش های صنعتی، کشاورزی، بازرگانی و حمل و نقل بود. در این دوره جغرافیا با توجه به شرایط طبیعی آلمان اهمیت بسزایی یافت، و در این میان، راتزل

[۱]. تجارب گذشته ثابت کرد که عقاید راتزل در این خصوص بر پایه صحیحی استوار نبوده است و امروزه مورد قبول نیست.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

فرمولبندی جغرافیای سیاسی را به عنوان یک مطالعه علمی ارائه داد. گر چه راتزل ژئوپلیتسین نبود ولی به علم ژئوپلیتیک خدمات فراوانی ارائه کرد (عزتی، ۱۳۸٦:۸) در اصل، بسیاری از متفکران راتزل برای پیدا کردن توجیه حقوقی و روشنفکری در جهت توسعه سرزمین آلمان بود. وی به هنگام پایه گذاری جغرافیای سیاسی مفاهیم زیادی را از تئوری تکامل اجتماعی داروین و پیروان او، به ویژه دارونیسم اجتماعی مشهور به نئولامارکیسم، استفاده کرد (حافظ نیا، ۱۳۸٤:۱۲۰).

داروینیسم اجتماعی مشهور راتزل ملت آلمان و خاک آلمان را به عنوان مافوق تمام ملت‌ها (نژادها) و سرزمین‌های مطرح می‌کرد. آلمان باید توسعه یافته و بر کشورهای درجه دوم (نژادهای پایین‌تر) به منظور تامیین امنیت بیشتر به فضای حیاتی برای زندگیو یا فضای زندگی برای خودش، تسلط یابد (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۷:۲۹). در ادامهٔ توضیحات صفحهٔ پیشین در باب نظریه ارگانیک دولت، باید اضافه نمود که به اعتقاد راتزل، کشور می‌تواند به عنوان یک ارگانسیم های زنده نیازمند سرزمین کافی برای تغذیه خود است که فضای حیاتی برای ارگانیسم ویژه می‌نامد. او در جهت گسترش این عبارت–های استعماری، می‌گوید: کشورها وقتی جمعیتشان افزایش می‌یابد نیازمند فضای حیاتی بیشتری می–شوند و به این ترتیب قوانینی را برای رشد حکومت ارائه دارد، از جمله: حکومت باید در جهت الحاق سرزمین‌های کوچک توسعه یابد؛ حکومت باید تلاش کند سرزمین‌های با موقعیت بالقوه با ارزش را تصرف کند؛ توسعه کشور امر واگیردار است که از کشوری به کشور دیگر گسترش می‌یابد. راتزل تأکید می‌کرد آلمان برای گسترش فضای حیاتی خود باید سرزمین‌هایی را در آفریقا تصرف کند، اما نظریه وی را به سوی منطق و سرزمین‌هایی گسترده خود در اروپا منحرف کردند (حافظ نیا، ۱۳۸٤:۱۲۰).

پس از شکست آلمان در جنگ جهانی اول، گروهی از جغرافیدانان آلمانی ایده‌های راتزل را پذیرفته و نا آنجا پیش رفتند که از این ایده‌ها، به عنوان مبنای یک طرح هوشمند نه تنها برای بهبود آلمان، بلکه برای بازگشت آلمان به جایگاه یک قدرت بزرگ، استفاده کردند. استدلال بنیادین آنها این بود که گرچه جغرافیای سیاسی به شرایط فضایی می‌پردازد اما ژئوپلیتیک به نیازهای فضایی می‌پردازد. تمام استراتژی حزب نازی برای سلطه آلمان بر اروپا، تحت تاثیر نظریه‌های بود که محققان ژئوپلیتیک هم فکر با راتزل مطرح کرده بودند (مویر، ۱۳۷۹ :۳٦٦ـ۳٦۷).

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

آلفرد تایر ماهان (۱۸٤۰-۱۹۱٤) نظریه قدرت دریایی

آلفرد تایر ماهان یکی از نظریه‌پردازان شاخص آمریکا در زمینه سیاست‌های جغرافیایی است. وی فارغ التحصیل آکادمی دریایی آمریکا می‌باشد، چهل سال از عمر خود را در نیروی دریایی این کشور گذارنید و از سال ۱۸۸٦م تا سال ۱۹۰٦م که با درجه‌ی دریا سالاری (آدمیرال) بازنشسته شد، مسئولیت دانشگاه جنگ نیروی دریایی ایالات متحده را به عهده داشت. او بیش از هر فرد دیگری به تئوری قدرت دریایی و استراتژی آن اهمیت داد و در خط مشی نیروی دریایی آمریکا تغییرات مهمی ایجاد کرد و بر تفکر دریایی فرانسه، ایتالیا، روسیه و ژاپن و دیگر کشورهای‌نسبتاً پر قدرت تأثیر نهاد (عزتی، ۱۳۸٦:۵۲).

ماهان بطور کلی بر این عقیده است که شرط اصلی برای اتحاد یک قدرت جهانی، کنترل بر دریاهاست. به عبارت دیگر، نظارت بر دریاها، اولین قدم در راه کسب قدرت برتر جهانی است. او در سراسر نوشته‌های متعدد خود، در مورد ایجاد یک مسیر مستقل سازمان داده شده که راهی به سوی استقرار طرحهای عظیم ملی در تجارت و توسعه ناوبری دریایی است، استدلال نموده است و بیان می‌دارد که تمامی قدرت‌های بزرگ واقعی، قدرت‌های دریایی بودند (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۷:۵۹).

سه اثر عمده وی در این زمینه عبارتند از: ۱- تأثیر قدرت دریایی بر تاریخ[۸]؛ ۲- تأثیر دریایی بر انقلاب و امپراتوری فرانسه؛ ۳- زندگی نلسون؛

کلیه این آثار با یکدیگر ارتباط دارند و بطور کلی در این باره بحث می‌کنند که باید بر دریاها کنترل داشت تا بتوان به قدرتی جهانی تبدیل شد. به نظر وی، نیروهایی که در موقعیت دریایی قرار دارند از امکانات بیشتری برای در دست گرفتن ابتکار عمل برخوردار هستند. او معتقد است، در دنیای جدید تجارت و بازرگانی، موقعیت دریایی مناسب، دارای مزایای اقتصادی، سیاسی زیادی است، در حالیکه کشورهای مصور در خشکی، در این خصوص از اهمیت کمتری برخوردار هستند. اساس سیاست و تاریخ ملت‌هایی را که در کنار آب های آزاد قرار دارند می‌توان در سه موضوع به شرح زیر جستجو کرد:

۱- تولید برای مبادله ۲- توسعه کشتیرانی به عنوان وسیله مبادله کالا

۳- وجود مستعمراتی که امر کشتیرانی را تسهیل نماید و برای این امر، نقاط امنی را تدارک ببینند (عزتی، ۱۳۸٦:۵۲).

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

وی به طور کلی روسیه را عنوان یک قدرت محصور در خشکی و بریتانیا را به عنوان یک قدرت دریایی با یکدیگر مقایسه می‌کند ونهایتاً می‌گوید در روسیه، وسعت بسیار زیاد، فاصله‌های زیاد و کافی نبودن ارتباط های داخلی، به شدت از وحدت سیاسی کشور جلوگیری می‌کند. لذا روسیه اگر درهم شکسته نشود، حداقل بدون توسعه باقی خواهد ماند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۷:٤).

اما بریتانیا که دارای موقعیت جزیرهای است، علیرغم وسعت محدودش، به یک قدرت جهانی تبدیل شده است. به نظر ماهان در اروپا تنها بریتانیا به دلیل حالت جزیرهای و منزوی بودنش از حملات خارجی در امان ماند و برای دفاع از خود لازم نبود که محتمل هزینه‌های سنگین دفاعی شود؛ بنابراین نیروی انسانی وثروتش را در جهت توسعه قدرت دریای به کار گرفت. از این گذشته، موقعیت جغرافیایی بریتانیا به گونه‌ای است که راه تجاری بنادر کشورهای اروپای شمالی و آتلانتیک از کانال انگلیس می‌گذرد و دلایل مشابهی از این قبیل، موجب شد که بریتانیا بتواند اکثر نقاط استراتژیک یا تقریباً همهٔ مسیرهای تجارت جهانی را کنترل کند. مثلا کنترل کانال سوئز، دماغه امید نیک، دماغه هورن، هنگ کنگ، سنگاپور و تنگه مالاژن به بریتانیا موقعیتی کلیدی در اروپا، آسیا و اقیانوس آرام داده است و جزایر هند غربی بریتانیا بر راههای تجاری که از کانال پاناما می‌گذرد، پوشش داده است.

ماهان سپس آمریکا را با بریتانیا مقایسه می‌کند و در مورد آمریکا چنین استدلالی ارائه می‌دهد که آمریکا در مرزهایش فاقد کشوری تهدید کننده است و علاوه بر این امتیاز، دارای مرزهای دفاعی و امنیتی از موقعیت دریایی است و به منابع آمریکای شمالی دسترسی دارد. همچنین واقع شدن بین دو اقیانوس کبیر و اطلس، می‌تواند این کشور را به یک قدرت دریایی عمده تبدیل کند. ماهان معتقد است که آمریکا از نظر جغرافیایی وضع مشابهی با انگلستان دارد و به منظور کشاندن پای آمریکا به صحنه دریاها تبدیل این کشور به یک کشور استعمارگر مثل بریتانیا، نظریه‌های خود را ارائه می‌دهد. وی به آمریکا توصیه می‌کند که در جهت ایجاد یک نیروی دریای قوی اقدام کند و در این باره پیشنهاداتی نیز ارائه می‌دهد. روزولت رئیس جمهور آمریکا، کتاب ماهان به نام"تاثیر قدرت دریای بر تاریخ" را پسندید و پس از آن توسعه نیروی دریایی، از اصول سیاست خارجی این کشور شد (عزتی، ۱۳۸٦:۵۳).

ایالات متحده تا حدی تحت تأثیر اصل قدرت دریایی و تفکرات آلفرد ماهان که بر

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

اهمیت استیلا بر پایگاههای دریایی سراسر جهان تاکید می‌کرد، جزایر هاوایی و گوام را تصرف نمود. ماهان و دیگر نظریه پردازان استعماری در ایالات متحده، اینگونه توسعه طلبی‌های استعمارگونه را به طرق مختلف توجیه کردند و این‌قیقاًد همان چیزی بود که آیالات متحده به آن نیاز داشت، امپراتوری پنهان مبتنی بر تجارت "درهای باز" و یک رشته از پایگاهای دریایی در سراسر جهان که به نیروی دریایی امکان می–دهد تا در مناطق بحران ساز، و در هر جایی که نیازند باشد اعمال قدرت نمایید (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۷ :۵۹–۵۸).

به دنبال این شرایط، کانون قدرت دریایی از بریتانیا به آمریکا انتقال یافت و این کشور بزرگترین قدرت دریایی جهان شد و تنگه‌ها و نقاط کلیدی جهان که روزگاری در کنترل بریتانیا بود، بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت نظارت و کنترل آمریکا قرار گرفت. اتحاد جماهیر شوروی نیز با وجود اینکه بزرگترین قدرت خشکی بود، به این نتیجه رسیده بود که بدون داشتن یک قدرت دریایی امکان حفظ موازنه استراژیک با آمریکا و یا کسب برتری جهانی را ندارد. آدمیرال گروشکف پایه‌گذار نیروی دریایی نوین شوروی در این رابطه معتقد به وجود یک ناوگان قوی برای روسیه بود تا به قدرتی بزرگ تبدیل شود در همین راستا شوروی نیز درصدد یافتن جایگاهی در تنگه‌ها و نقاط کلیدی در آبراهه های بین اللمللی برآمد (جعفری ولدانی،۱۳۸۷: ۵–٤).

در اصل ماهان این آیین جنگی را ارائه داد که کنترل دریاها اولین قدم و شرط لازم در جهت تبدیل شدن به قدرت جهانی است. در ضمن او معتقد بود، هیچ کشوری قادر نیست در یک زمان، هم دارای سرزمین پهناور و هم نیروی دریایی قوی باشد؛ زیرا مشکلات دفاع از مرزهای یک سرزمین در مقابل رقیبی قدرتمند که از قدرت زمینی برخوردار است، مانع از موفقیت رقابت در برتری قدرت دریایی است. ماهان در بین کشورهای اروپایی فقط فرانسه را به دلیل برخورداری از یک موقعیت ژئوپلیتیکی، شایستهٔ داشتن قدرت دریایی می‌دانست و معتقد بود که در اورآسیا یک قدرت و زمینی که بتواند کنترل اقیانوس‌ها را در دست بگیرد وجود ندارد. ماهان بر اساس تجزیه و تحلیل قدرت دریایی بریتانیا و تاریخ دریایی جهان، شش عامل را قدرت دریایی، تا حد زیادی به آنها بستگی دارد، دسته بندی نموده است؛ این عوامل عبارتند از:۱– موقعیت جغرافیایی؛ ۲– ویژگی‌های طبیعی؛ ۳– طول ساحل و وسعت قلمرو؛ ٤– جمعیت؛ ۵– خصوصیات ملی؛ ٦– خط مشی حکومت و رهبران.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

آسیای مرکزی و قفقاز کانون ژئوپولیتیک قرن جدید

در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بعد از فروپاشی شوروی سوسیالیستی هشت جمهوری مستقل ایجاد شدهاند، که کشورهای قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و در ترکمستان در آسیای مرکزی و سه کشور آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در قفقاز قرار دارند (شیخ عطار، ۱۳۷۱:۵). این منطقهای ژئوپلیتیک در قلب اورآسیاست. این منطقه دارای مرزهای طولانی آبی و خاکی با جمهوری اسلامی ایران است و از این منظر یکی از مناطق ژئوپلیتیک پیرامون کشورمان تشکیل میدهد. این منطقه چه در دوران گذشته چه در دوران معاصر از جایگاه قابل ملاحظهای در استراتژی قدرتهای منطقهای فرامنطقهای برخوردار بوده است. محور آسیای مرکزی ـ خزرـ قفقاز یکی ا ز مناطق مهم ژئوپلیتیکی استراتژیکی جهان محسوب میگردد. به تعبیر برژینسکی، اورآسیا در واقع، نقش صفحه شطرنج را برای بازیگران صحنه بینالملل در دوران صلح سرد بازی میکند. از دیدگاه برژینسکی منظومههای قدرت در قرن بیست و یکم شامل آمریکای شمالی، اروپا، آسیای شرقی، آسیای جنوبی، منظومه ناموزون مسلمانان و منظومه اورآسیا میشود. منظومه اورآسیا یا "حفره آسمانی" ژئوپلیتیکی، یکی از مناطق مورد اختلاف و رقابت میان قدرتهای بزرگ باقی خواهد ماند. نفوذ روسیه در قسمت اعظم قلمرو اتحاد شوروی حفظ خواهد شد و احتمال بروز تنش بین این منظومه با منظومههای اروپا، آسیا و اسلام وجود دارد. این منطقه که تا سال ۱۹۹۱ تحت تسلط و کنترل اتحاد جماهیر شوروی سابق قرار داشت، در نتیجه فروپاشی شوروی ۱۵ جمهوری جدید استقلال یافتند که اکثر آنها آمادگی و نیز توانایی حفظ استقلال را نداشتند. این امر، باعث پدید آمدن خلأ قدرت در منطقه شد، این خلأ قدرت و نیز وجود منابع غنی هیدروکربنی، باعث حضور و دخالت قدرتهای فرامنطقهای گردید. در حال حاضر کشورهای این منطقه با مسائل گوناگونی روبرو هستند که از جمله آنها، درگیری در بحرانهای داخلی (نظیر: بحرانهای مشروعیت، مشکلات اقتصادی، وابستگی به قدرتهای خارجی ، مشکلات قومی، اجتماعی) هستند. از سوی دیگر این کشورها ، اختلافاتی را با همسایگان خود دارند. حضور قدرتهای فرامنطقهای نیز، عاملی است که به طور موثر بر جریانها و تحولات منطقهای تأثیرگذار است و نوع روابط بین قدر تهای منطقهای و فرامنطقهای درشکل دهی آینده سیاسی این منطقه، نقش موثری ایفا می کند (حسینی فائق، ۱۳۸۲:۹۵).

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

برژینسکی در کتاب خود تحت عنوان "شطرنج بزرگ: تفوق آمریکایی و پیامدهای ژئواستراتژیک آن" به راه‌های گسترش نفوذ آمریکا می‌پردازد و از گسترش ناتو به شرق و همگرایی بیشتر در اروپا استقبال می‌کند. به نظر برژینسکی، اروپا قابل اعتمادترین پل ارتباطی آمریکا با اورآسیا به شمار می‌آید. وی به آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان "بالکان اورآسیا" می‌نگرد و معتقد است این منطقه با بحران‌هایی جدی روبروست و چنین نتیجه می‌گیرد که ژئوپلیتیک نمایانگر هژمونی آمریکا در اورآسیا می‌باشد (داداندیش، ۱۳۹۲:٦).

قابلیت‌های ژئوپلیتیک محور قفقاز ـ خزرـ آسیای مرکزی

قابلیت‌های ژئوپلیتیک محور آسیای مرکزی قفقاز شامل: منابع انرژی نفت و گاز، منابع آب و آبزیان، قابلیت‌های دسترسی، قابلیت‌های تکنولوژیک، بحران‌های محلی منطقه‌ای و منابع معدنی می‌باشد به طبق برآوردهای موجود در این منطقه یک چهارم منابع نفتی شوروی در این منطقه وجود دارد که از ۳۳ میلیارد بشکه نفت خام قابل بهره‌برداری نیمی از آن در آسیای مرکزی است، به گونه‌ای که قزاقستان از مجموع سه کشور عضو اوپک، الجزایر، قطر و گابن، منابع نفتی بیشتری دارد. این منطقه از نظر گاز طبیعی نیز اهمیت دارد. حدود ۲۲ درصد گاز طبیعی جامعه شورهای مستقل مشترک المنافع متعلق به جمهوری‌های تازه استقلال یافته این منطقه است. اگر اتصال آسیای مرکزی و خزر به منطقه جنوب اورآسیا یعنی خلیج فارس را در نظر بگیریم در آن صورت این منطقه بدون تردید منبع انرژی زای جهان و یکی از شاهراههای عمده حمل و نقل و اقتصاد در دنیا است.

قفقاز همچنین از مناطق نفت خیز شوروی است که در آن آذربایجان بیشترین منابع نفت را دارد. سهم قفقاز در منابع نفت و گاز جهان به خودی خود قابل توجه نیست، اما در شرایط نبود اطمینان به جریان نفت از خلیج فارس با توجه به واقعیتهای موجود و نیز ام ان استفاده روسیه از انرژی به عنوان یک ابزار قدرت‌نمایی، به ویژه که پس از اعمال فشار روسیه به اوکراین برای افزایش بهای گاز مصرفی این شور در اواخر سال ۲۰۰۵، باعث اهمیت یافتن این منطقه شده است (دامن پاک جامی،۱۳۸۷: ۷۷ـ۹٤).

دریای خزر دریایی است که هیچ خروجی ندارد و بیشترین تغذیه را توسط ولگا دارد و بعد از آن اترک کوما و سفیدرود قرار دارند. خلیج قره بغازگل در شمال غربی ترکمنستان با عمق متوسط ۱۰ متر به شدت نمکی است. این خلیج بزرگترین ذخیره طبیعی نمک جهان

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

است که در اقتصاد ترکمنستان نقش مهمی دارد (امیراحمدیان،۱۳۸۵).

محصور بودن کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در خشکی و مسئله انتقال نفت و گاز عدم دسترسی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به آبهای آزاد نه تنها این کشورها را در توسعه اقتصادی و ارتباط با جهان و بازارهای مصرف با دشواری مواجه می‌سازد، بلکه این امر موجب نوعی وابستگی به کشورهای مسیر انتقال یا ترانزیت می‌شود که بر وضعیت ژئوپلیتیک منطقه تأثیری قابل ملاحظه گذاشته است. مثال بارز این وضعیت، انتقال منابع انرژی است که از یک موضوع تجاری و اقتصادی به مسئله سیاسی و ژئوستراتژیک تبدیل گردیده است.

البته همانطور که اشاره شد، در توسعه اقتصادی منابع انرژی دریای خزر، قیمت نفت در بازارهای جهانی عامل بسیارز مهمی محسوب می‌گردد زیرا که پایین بودن قیمت نفت به همراه هزینه انتقال که ۲ تا ٤ دلار برای هر بشکه محاسبه شده است، امکان توسعه سریع منابع انرژی دریای خزر را دشوار می–سازد. بنابراین کاهش بهای قیمت نفت موجب از دست رفتن جذابیت منطقه دریای خزر برای سرمایه گذاری‌های خارجی در امر انرژی خواهد شد (حسینی فائق،۱۳۸۲ :۱۱۱).

به طور کلی مسئله انتقال نفت و گاز از منطقه به بازارهای جهانی دارای حساسیت فوق العادهای است، زیرا که تمامی تلاش‌ها و اقدامات کشورهای منطقه و سرمایه گذاری های خارجی در گرو موفقیت در این زمینه است . همچنین در این خصوص مسایلی چون هزینه انتقال نفت و قابلیت رقابت آن در بازارهای مصرف از نظر قیمت ، نحوه تامین مالی پروژه های انتقال نفت و گاز و به خصوص انتخاب مسیر و کشورهای محل عبور این خط لوله، دارای اهمیت بسیار است. به طور کلی مسئله خطوط انتقال نه از دیدگاه اقتصادی، بلکه به لحاظ ملاحظات سیاسی اهمیت بسیار دارد. آمریکا برای جلوگیری از نقش جمهوری اسلامی ایران در انتقال انرژی منطقه خزر ابتدا ایجاد خط لوله باکو جیحان و سپس خط لوله گاز ماورای خزر را مطرح کرد. لذا انعقاد موافقتنامه مربوط به احداث این دو خط لوله بین دولت‌های ترکیه، قزاقستان، ترکمنستان، آذربایجان و گرجستان، از نظر آمریکا یک موفقیت استراتژیک محسوب می‌گردد. در این خصوص آمریکا فشار فزایندهای را به کشورهای منطقه برای وادار ساختن آنها به انتقال نفت و گاز از طریق ترکیه و تبدیل این کشور به مرکز توزیع انرژی در منطقه وارد آورده است.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

اهداف آمریکا در حمایت از احداث خطوط لوله عبارتست از:

دور ساختن ایران و روسیه و جلوگیری از تأثیرگذاری و مداخله این دو کشور در جریان یافتن نفت و گاز در منطقه به غرب؛ (لازم به ذکر است که ،کشورهای منطقه و کشورهای اروپایی نیز با این امر موافق هستند که صادرات منطقه از از مسیری غیر از روسیه صورت گیرد، زیرا اتکا به شبکه خطوط لوله روسیه تجربه خوشایندی به دنبال نداشته است.

گسترش نفوذ در دیگر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز؛

سوق دادن بیشتر جمهور ی‌های جدید التأسیس به سمت غرب؛

تقویت ترکیه، متحد ناتو به عنوان یک قدرت منطقه‌ای.

ایجاد خط لوله باکو – جیحان موجب تثبیت نقش ترکیه در منطقه به خصوص در قفقاز و به واسطه انتقال نفت به بازارهای جهانی خواهد شد. عبور خط لوله انتقال نفت از ترکیه نه تنها موجب کسب عواید اقتصادی قابل ملاحظه‌ای خواهد شد، بلکه به تقویت موقعیت و نقش این کشور در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی و تأثیرگذاری آن در تحولات منطقه می‌انجامد (مجتهدزاده،۱۳۸۷).

در مجموع ذکر این موضوع ضروری است که مسائل رژیم حقوقی دریای خزر و انتقال انرژی به یکدیگر مرتبط و هم تأثر از هم هستند. بنابراین در صورت یافتن راه حلی در مورد مشارکت کشورهای روسیه و ایران در زمینه انتقال نفت و گاز این امر می‌تواند حل و فصل مسائل مربوط به دریای خزر را نیز تسهیل نماید (حسینی فائق، ۱۳۸۲:۱۱۲-۱۱۱).

قدرت‌های فرامنطقه‌ای

آمریکا

ایالات متحده آمریکا و قفقاز آسیای مرکزی؛ با تجزیه شوروی، آمریکا خود را در وضعیت جدیدی دید. سناریوی جغرافیای سیاسی کنونی، تفاوت زیاد با گذشته دارد. در اندیشه نخبگان سیاست خارجی آمریکا، این تفکر پیدا شده است که با تجزیه شوروی و خروج از نظام دو قطبی، این کشور می‌تواند برای نخستین بار حضور سیاسی خود را در کشورهای تازه استقلال یافته تا مرزهای چین حاکم کرده و در سایر ابعاد، اعم از نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به موفقیت‌هایی نایل گردد.

بی دلیل نیست که آمریکا پس از فرو پاشی شوروی و تحولات در یک دهه اخیر، در حال تغییر

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

دادن کانون توجه سنتی خود از اروپا به آسیا است. تا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده آمریکا هیچ منافع حیاتی در آسیای مرکزی نداشت و چشم انداز منابع نفتی دریای خزر پس از سقوط اتحاد شوروی نیز تغییرات چندانی در این امر ایجاد نکرد. اما حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ منافع ملی ایالات متحده را در منطقه آسیای مرکزی برجسته ساخته و موجب شد تا واشنگتن بر مشکلات عمیقی که گریبانگیر آسیای مرکزی شده بود، تمرکز کند. علیرغم این، حتی پس از آن که نیروهای آمریکایی رژیم طالبان را سرنگون ساخته و القاعده را مجبور ساخت تا در شهرها و نواحی‌قبیله ای پاکستان پراکنده گردند، باز هم هزاران عضو این گروه، همچنان در صحنه آسیای مرکزی حضور دارند (آلسیون، جانسون، ۱۳۸۲ :۱۷۵_ ۱۷٦).

اکنون آمریکا همه وسایل قدرت خود را برای تثبیت خود به عنوان یک بازیگر اصلی در آسیای مرکزی و قفقاز و نیز در سراسر کشورهای مستقل مشترک المنافع به کار می‌گیرد. به طور کلی، منافع استراتژیک، دسترسی به انرژی و جلوگیری از احیای یک امپراطوری روسی و سیاست بین‌المللی ارزشی، مبنی بر ترویج دموکراسی، بعنوان اصلی‌ترین هدف در حضور منطقه‌ای آمریکا از حیث شعاری و نیز واقعی ظاهر می‌شود و تشخیص میان محرک‌های سیاست‌ها و برنامه‌های کمک به مؤسسات آسیای مرکزی را دشوار می‌سازد (همان، ۱۷۷). اهمیت ژئوپولیتیک آسیای مرکزی و قفقاز و خزر تا به حدی است که حتی برخی از صاحبنظران در مقابل این فرضیه که منابع انرژی موجب اهمیت دادن به این منطقه شده است، معتقدند که اهمیت ژئوپولیتیک منطقه باعث اهمیت یافتن منابع انرژی آن شده است. مهمترین استدلال این دسته از تحلیل گران، مبالغه‌هایی است که در سال‌های پایانی قرن بیستم در خصوص ذخایر انرژی دریای خزر صورت گرفت با وجود پایان یافتن رقابت ژئوراهبردی آمریکا و روسیه بعد از جنگ سرد، چنین به نظر می‌رسد که در حوزه قفقاز و آسیای مرکزی به رقابت خود ادامه می‌دهند. پس از فروپاشی شوروی، خلاء قدرت در آسیای مرکزی موجب ورود قدرت‌های دیگر از جمله آمریکا در منطقه شد که بازی بزرگ دیگری را رقم زد. این رقابت میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با کسب برتری‌های ژئوپلیتیک، توانایی شکل دهی به ساختارهای امنیتی، تسلط بر منابع انرژی و مهتر از همه توسعه نفوذ بر کشورهای آسیای مرکزی وجلوگیری از به قدرت رسیدن آنهاست (همان،۱۷۸). اهمیت ژئوپولیتیک آسیای مرکزی و قفقاز و خزر تا به حدی است که حتی برخی از صاحبنظران در مقابل این

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

فرضیه که منابع انرژی موجب اهمیت دادن به این منطقه شده است، معتقدند که اهمیت ژئوپولیتیک منطقه باعث اهمیت یافتن منابع انرژی آن شده است. مهمترین استدلال این دسته از تحلیل‌گران، مبالغه‌هایی است که در سال‌های پایانی قرن بیستم در خصوص ذخایر انرژی دریای خزر صورت گرفت با وجود پایان یافتن رقابت ژئوراهبردی آمریکا و روسیه بعد از جنگ سرد، چنین به نظر می‌رسد که در حوزه قفقاز و آسیای مرکزی به رقابت خود ادامه می‌دهند. پس از فروپاشی شوروی، خلاء قدرت در آسیای مرکزی موجب ورود قدرت‌های دیگر از جمله آمریکا در منطقه شد که بازی بزرگ دیگری را رقم زد. این رقابت میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با کسب برتری‌های ژئوپلیتیک، توانایی شکل‌دهی به ساختارهای امنیتی، تسلط بر منابع انرژی و مهتر از همه توسعه نفوذ بر کشورهای آسیای مرکزی وجلوگیری از به قدرت رسیدن آنهاست (همان،۱۷۸).

محدودیت، مهار و انزوای ایران؛

از زمان سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران، جمهوری اسلامی ایران به بزرگ‌ترین مخالف آمریکا در منطقه تبدیل گردیده است. بدین لحاظ سیاست تحریم ایران توسط آمریکا سیاست چندان جدیدی نیست. این سیاست‌دقیقاً براساس وضعیت آمریکا و چگونگی حضور این کشور در آسیای مرکزی تنظیم گردیده و هدف آن جلوگیری از ظهور ایران بعنوان یک قدرت منطقه‌ای بوده است؛ از این رو امکانات راهبردی و بلندمدتی که موقعیت منطقه‌ای ایران از طریق آنها جایگاه ممتازی می‌یابد، سلب گردیده و فشارهای آمریکا می‌تواند فضای مناسب را برای تحقق این هدف از میان بردارد (داداندیش، ۱۳۸۲:۳۱۱). اما سیاست مهار ایران پدیده‌ای جدید و منحصر به دوران ریاست جمهوری اخیر آمریکاست. تحریم، بخشی از سیاست مهار ایران است که هدفهایی همچون تضعیف قدرت ایران و جلوگیری از از رشد داخلی و خارجی این کشور را دنبال می کند. "مادلین آلبرات" وزیر امور خارجه سابق آمریکا، دولت‌های جهان را به چهار دسته تقسیم کرده و ایران را در رده کشورهای سرکش و قانون شکن قرار داد و بر لزوم مهار ایران ایران تاکید کرد.

جلوگیری از نفوذ بیش از حد روسیه در آسیای مرکزی؛

آمریکا از هنگام استقلال جمهوری‌های منطقه، اصل مهم سیاست خارجی خود را تقویت و حمایت از استقلال این جمهوری‌ها اعلام کرده است. مجریان سیاست خارجی آمریکا در تلاش

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

هستند که ضمن توجه به روسیه، با اقدامات مقتضی از افزایش دوباره قدرت روسیه در منطقه و در نتیجه ضعیف شدن استقلال جمهوری‌های تازه استقلال یافته، جلوگیری به عمل آورند. در آمریکا نوعی سوءظن نسبت به هر نوع همگرایی در فضای پس از شوروی در چارچوب CIS وجود دارد. در این رابطه، آمریکا روسیه را عامل بلند پروازی‌های امپراطوری نوین می‌داند. راه‌های مقابله مستقیم و غیر مستقیم آمریکا برای جلوگیری از نفوذ بیش از حد روسیه و همگرایی بین کشورهای آسیای مرکزی، به شکل جلوگیری از اجرای پروژه‌های مشترک میان جمهوری‌های سابق، برقراری روابط منفی و کوشش در ایجاد عدم همگرایی مجدد سیاسی و نظامی آنهاست. در واقع، آمریکا در پی تحکیم استراتژی توسعه ژئوپلتیک در منطقه اورآسیای پس از فروپاشی شوروی است. آمریکا تلاش گسترده را آغاز کرد تا خلاء ژئوپلتیک پیرامون فدراسیون روسیه را پر کند؛ به گونه‌ای که در تدوین استراتژی آمریکا در منطقه، بر ضرورت سد کردن توسعه نفوذ روسیه و تاکید بر بهره‌گیری از سیاستها و ابزارهای مناسب برای تحقق این هدف، همواره مد نظر مقامات آمریکایی قرار داشته است (کولایی، ۱۳۸۵:۳۷).

بطور کلی، هدف استراتژیک آمریکا جلوگیری از برقراری مجدد هژمونی روسیه در منطقه پس از شوروی می‌باشد و برای رسیدن به این هدف مهمترین مسئله، انحراف منافع روسیه از اولویت‌های سیاسی در منطقه می‌باشد (Mesbahi:۱۹۵:۱۹۹۳).

اروپا

کشورهای اروپایی به طور سنتی، با منطقه آسیای مرکزی ارتباط داشته‌اند و در شرایط حاضر نیز توجه خاصی از سوی برخی کشورهای اروپایی به مناطقی از آسیای مرکزی و قفقاز و نسبت به افغانستان، قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان شاهدیم. اتحادیه اروپا نخستین وظیفه خود را کمک به این‌کشورها در راستای تحکیم استقلال خود و ترویج دموکراسی در این کشورها می‌بیند؛ از این رو اتحادیه اروپا در قالب قراردادهای مشارکت، بخشی از استراتژی خود که کشورهای آسیای مرکزی را قادر می‌سازد تا در روابط سیاسی و اقتصادی خود، دیگر تنها به سمت مسکو جهت گیری ننمایند، تنظیم کرده است. اروپا، نه تنها روابط دو جانبه خود را با هر یک از کشورهای آسیای مرکزی از طریق قراردادهای مشارکت توسعه داده، بلکه در پی آن است که روابط خود را با این جمهوری‌ها در ابعاد چند جانبه، همانند حمل و نقل کالا (تراسیکا) و انرژی (اینوگیت) نیز گسترش دهد.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

همچنین اتحادیه اروپا در قالب اعطای کمکهای فنی و آموزشی به کشورهای منطقه، برنامه «تأسیس» را تصویب گرده است. این برنامه با اختصاص بودجه ای به میزان ۱۰ میلیون یورو طراحی شده که مشتمل بر حوزه‌های همکاری از جمله توسعه منابع انسانی، توسعه بخش خصوصی و بخش انرژی است (قرنفلی، ۱۳۷۸:۵۹).

کشورهای اروپایی در برقراری ارتباط و رابطه خود با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، رابطه با روسیه را مد نظر دارند، زیرا به نظر آنها روسیه را باید پس از بازیابی اقتصادی به عنوان یکی از عناصر موثر، با توجه به ظرفیت های بالقوه آن در مجموعه اروپا جای داد. اروپا از تک قطبی شدن جهان تحت رهبری بلا منازع آمریکا ناراضی است و در جست‌وجوی عواملی است که در تحقق این مسئله موانعی ایجاد کنند که یکی از آنها، تقویت باشگاه اروپا است. از سوی دیگر، گسترش نهادهای اروپایی و تسریع روند توسعه انرژی دریای خزر موجب افزایش علاقه و مشارکت اروپا در منطقه آسیای مرکزی گردیده و اروپا نمی‌خواهد بعنوان یک بازیگر بین‌المللی از صحنه رقابت‌های خارجی در منطقه آسیای مرکزی عقب بماند. عضویت کشورهای این منطقه به همراه روسیه در کنفرانس امنیت و همکاری اروپا و علاقه وافر اروپا به گرفتن نقشی در رابطه با منازعات منطقه، همه نشانه‌های مسلمی از تمایل اروپا به بسط نفوذ خود در آسیای مرکزی و قفقاز است.

بازیگران منطقه‌ای

بازیگران عرصه جدید پس از جنگ سرد در دو گروه منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قابل شناسایی هستند بازیگران منطقه‌ای که در درون منطقه یا حاشیه یا کرانه منطقه قرار دارند عبارتند از: ایران، روسیه، چین و ترکیه که هر یک از این بازیگران با ابزارها و استراتژی‌های خاص خود، در پی توسعه حوزهٔ نفوذ منطقه‌ای خودهستند (حافظ نیا، ۱۳۸۳:۳۷۵).

روسیه

آسیای مرکزی و قفقاز جزو عرصه منافع ژئوپلیتیک روسیه است. روسیه بازیگر غالب منطقه‌ای آسیای مرکزی و قفقاز است. مجاورت جغرافیایی، اتحاد اقتصاد قوی، وابستگی نظام امنیتی کشورهای منطقه به روسیه و وجود اقلیت قابل توجه روس در منطقه عوامل اصلی تاثیر فزاینده روسیه بر اوضاع منطقه است (استبدان، ۱۳۷۵:۱۲۵) . هرچند روسیه پس از فروپاشی شوروی به دلیل غلبه دیدگاه یورو آتلانتیکی به غرب گرایش پیدا کرد، اما از سال ۱۹۹۶،

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

سیاست نگاه به شرق در دستور کار روسیه قرار گرفت. در همین راستا، روسیه، توجه ویژهای به منطقه آسیای مرکزی و خزر نمود و از آن به عنوان حوزه سنتی نفوذ روسیه یا "خارج نزدیک" یاد کرد. مطابق دکترین خارج نزدیک ، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در موقعیتی ممتاز در سلسله اولویت‌های سیاست خارجی روسیه قرار گرفت. مطابق این دکترین، روسیه دارای منافع اقتصادی و امنیتی ویژهای در این منطقه است که دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ناچار به پذیرش آن می‌باشند. بر این اساس یکی از بحث‌های مطرح در روسیه پس از فروپاشی شوروی، طرح عرصهٔ منافع امنیتی در حوزهٔ شوروی سابق است. به همین جهت در سال ۱۹۹۲ اولین استراتژی روسیه تدوین که در آن از حوزهٔ امنیت‌ملّی روسیه نام برده شده (داداندیش، ۱۳۸۵:۱۷۳). روسیه بازیگر غالب منطقه‌ای آسیای مرکزی و قفقاز است. مجاورت جغرافیایی، اتحاد اقتصادی قوی، وابستگی نظام امنیتی کشورهای منطقه به روسیه و وجود اقلیت توجه روس در منطقه عوامل اصلی تاثیر فزاینده روسیه برا اوضاع منطقه است (استبدان، ۱۳۷۵:۱۲۵). از این رو، کشورهای این منطقه در قلمرو حوزه نفوذ سنتی روسیه می‌باشند. سیاست‌های روسیه طی پانزده سال گذشته نسبت به مناطق مجاور (دریای سیاه، قفقاز جنوبی، خزر و آسیای مرکزی) و کوشش برای محدود کردن حضور، نفوذ و مشارکت سایر قدرت‌های مانند اتحادیه اروپا، ترکیه، ایران و چین نیز از این واقعیت حکایت دارد که مسکو، تنها ساختار ها و ترتیباتی را می‌پذیرد که محور آن روسیه باشد. مهترین اهداف روسیه از حضور در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز عبارتند از : تبدیل کشورهای منطقه به بازاری مناسب برای کالاهای روسی، لزوم دسترسی به مواد خام کمیاب کشورهای منطقه، استفاده از این کشور ها به عنوان مناطق حایل، راه دسترسی روسیه به خاورمیانه و آسیای جنوبی، جلوگیری از همگرایی کشورهای آسیای مرکزی با ساختارهای غربی و دیگر سازمانهای اقتصادی بین المللی، متعادل کردن روابط جهانی و تأمین منافع اقتصادی، تداوم ارتباط این کشورها با جهان خارج، از طریق روسیه، انتقال و ترانزیت منافع انرژی منطقه از طریق خطوط انتقال لوله های نفت و گاز روسیه، حفظ زبان و خط روسی در آسیای مرکزی، حمایت از روس تباران ساکن کشورهای آسیای مرکزی. روسیه در منطقه خواهان این است که‌مجدداً در نقش یک قدرت جهانی ظاهر شده و برای ادعای نفوذی که پس از فروپاشی شوروی از دست رفته تلاش نماید (همان، ۱۲۶).

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

این دو منطقه در دوران جنگ سرد و حتی قبل از آن جزیی از خاک شوروی بودند. اما با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌ها شرایط تغییر کرد و روابط فدراسیون روسیه با این مناطق وارد مرحله جدیدی شد. در این شرایط توسعه بی‌ثباتی‌های سیاسی، مشکلات داخلی، تجزیه طلبی و جنگهای داخلی در این منطقه از یک سو و تلاش دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای نفوذ در این مناطق سبب نگرانی فدراسیون روسیه و حساسیت این کشور به مناطق آسیای مر کزی و قفقاز شد. سیاستمداران روسی از پایان قرن نوزدهم به بعد آسیای مرکزی را پاشنه آشیل خود شناخته‌اند. اکنون نیز از دگرگونی ژئوپلیتیک آسیای مرکزی نگران شدهاند و به دنبال رفع تهدیدهای امنیتی از آن هستند (لطفیان،۱۳۸۳:۱٦٥).

دیدگاه امنیتی آمریکا به منطقه آسیای مرکزی و قفقاز

پس از جنگ سرد و با فروپاشی شوروی فضای ژئوپلیتیکی جدیدی در آسیای مرکزی و قفقاز به وجود آمده که از یک سو موجب خلأ قدرت در منطقه به دلیل شرایط حاکم روسیه گردید و از سوی دیگر این منطقه به صورت صحنه‌ای برای رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گردید که هریک منافع و اهداف خاص خود را دنبال می‌کردند. قدرت‌های غربی به ویژه آمریکا که منطقه اورآسیا را در راهبرد سیاست خارجی خود بسیار مهم و استراتژیک تلقی می‌نمودند، با ایجاد شرایط جدید و با حضور و نفوذ خود در آسیای مرکزی و قفقاز در جهت تکمیل حلقه اورآسیایی خود به تلاش‌هایی دست زدند. در مقابل روسیه نیز این مناطق را جز حریم امنیتی خود تلقی کرد و سعی داشت تا از سلطه رقیب به طور کامل بر این مناطق جلوگیری کند. پس از حملات تروریستی ۹/۱۱ ایالات متحده آشکارا ادامه حضور خود را در منطقه با علایق امنیتی پیوند زده است (Blank ,۲۰۰۳). تا پیش از این حادثه منافع آمریکا در منطقه در جهت جلوگیری از احیای نفوذ تاریخی روسیه، جلوگیری از تأمین منافع ایران و اصولا کنترل منابع انرژی شکل گرفته بود (کولایی،: ۱۱ـ۷). ولی پس از شرایط به شدت امنیتی شده پس از ۹/۱۱ آمریکایی‌ها با استقرار نیروی نظامی خود در قرقیزستان و ازبکستان به زودی آشکار کردند که قصد ترک منطقه را ندارند (Blank ,۲۰۰٤). و حتی برخی از مقامات آمریکایی از ایجاد ناتوی آسیای سخن گفته‌اند و در این رابطه ایالات متحده همکاری‌های امنیتی خود را با کشورهای شرق آسیا مثل ژاپن و استرالیا شدت بخشیده است. در دیدارهای مستمر رهبران آمریکای از کشورهای منطقه به ویژه قرقیزستان و ازبکستان به

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

خوبی اهمیت این کشورها را در ترتیبات جدید امنیتی آمریکا نشان می-دهد. برای نمونه برنامه ریزان آمریکایی اقدامات آمریکا را در دو سطح تمرکز خواهد یافت. در مناطق عملیاتی و پایگاههای پشتیبانی (Ibid). در مسائل پشتیبانی همان صدور قطعنامه‌ها و گرفتن اجازه از شورای امنیت و رفتن راههای دیپلماتیک و مسائل عملیاتی همانند استقرار نیروهای نظامی و جنگ است. به طور کلی می توان سه چالش اساسی برای سیاست‌های آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز بر شمرد:

۱- وضعیت رعایت حقوق بشر. همه این جمهوری‌ها بدون استثنا تحت حاکمیت بازماندگان نظام‌های کمونیستی پیشین اداره می‌شوند. که البته پرونده‌های سیاه بسیاری در زمینه ی حقوق بشر دارند.

۲- افزایش یا کاهش توسعه اقتصادی به عنوان یکی از علل اصلی ناآرامی و تنش در آسیای مرکزی مطرح است و چالش آمریکا هم محسوب می‌شود.

۳- ملاحظات امنیتی امروزه یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های این کشور محسوب می‌شود.

دیدگاه امنیتی آمریکا در منطقه بر چند موضوع مهم استوار است که عبارتند از: نفوذ اسلام سیاسی به جمهوری‌های قفقاز و آسیای مرکزی و قفقاز و رشد خیزش‌های اسلامی در این مناطق. آمریکا می داند که در صورت غفلت، مناطق پیرامونی در آسیای مرکزی و قفقاز از ظرفیت برای تامین هزینه‌های ایجاد امپراتوری جدید برخوردار هستند . آمریکا به ویژه از سال ۱۹۹۱ با تلاش‌های دیپلماتیک وسیعی، سعی کرد که نفوذ روسیه را در مناطق بالکان که از نقاط نفوذی روسیه می‌باشد، کاهش دهد. مهار تهران و جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در منطقه از دیگر دل مشغولی‌هایی است که آمریکا در این منطقه از آن برخوردار می‌باشد.

سیاست خارجی روسیه پس از فروپاشی شوروی

از نظر رهبران روسیه، قفقاز و آسیای مرکزی حوزه نفوذ سنتی اتحاد جماهیر شوروی نخستین سنگر پدافندی برای پاسداری از امنیت ملی روسیه است و بر این اساس به نظر رهبران روسیه رفتار مسکو بر سیاق دوران تزاری و اتحاد شوروی باید به دنبال اعمال سلطه بر این مناطق باشد. با این وجود روسیه در طول دو ده اخیر، رویکردهای مختلفی در قبال این مناطق در پیش گرفته است.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

گفتمان های سیاست خارجی روسیه

گفتمان آتلانتیک گرایی: این گفتمان داری سابقه طولانی در سیاست خارجی روسیه است و به اواخر قرن نوزده (دوره تزار) مطرح گردید و در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰مجدداً مورد توجه قرار گرفت (نظامی،۱۳۸۲:۸۲). این دیدگاه پس از فروپاشی بار دیگر در دوره یلستین مطرح شد و افرادی مانند کوزیرف، یارنلنسکی، چونومردین و گایدار از مهمترین چهره‌های گفتمان بودند. بر اساس این گفتمان روسیه برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی و ترویج دموکراسی به حمایت غرب نیاز دارد و همگرایی با غرب و به تبدیل به روسیه موقعیت خوبی را برای استفاده از سازمان‌های مالی بین‌المللی و عضویت در گروه ۷ و سازمان و سازمان ملل متحد می‌دهد (کرمی، ۱۳۸٤:٦٤ و رحمانی، ۱۳۸۳:۱۷۵). دیپلماسی جدید، روسیه را یک کشور اروپایی می‌دید و با ارائه تعریف جدیدی از هویت، نقش و منافع ملی خود، بر هم گرایی و ادغام در غرب تأکید کرده و منافع کشور را در پیوند با"جهان متمدن و ارزش های آن" و" بازگشت به دامن تمدن غرب"، تعریف می‌کرد .رد هرگونه تقابل و تضاد با هنجارهای دموکراتیک غرب و توسعه روابط با آن و عدم درگیری در مسائل آسیای مرکزی وقفقاز از دیگر ویژگی های آتلانتیگ گرایی بود (کرمی،۱۳۸٤:٦٤). و دلیل این عدم توجه و کم توجهی غرب در این دوره به این منطقه به دلیل محصور بودن در خشکی بود اما روسیه پس از کشف منابع انرژی در منطقه و توجه غرب به آن اقدامات بازدارنده شدیدی اتخاذ کرد (پیشگاهی فرد و جنیدی، ۱۳۸۹:٦۸). این گفتمان درصدد مشا بهت دادن ارزشها و مفاهیم روسی و غربی در دوره پساشوروی غرب را یک شریک نه نقطه مقابل روسیه بلکه شریک طبیعی برای روسها تصور می‌کردند. روسها در این دوره علاوه بر ابزار علاقه به عضویت در سازمان‌های مالی غربی خواهان عضویت در نهادهای غربی مانند ناتو و ... بودند. در دوره حاکمیت این گفتمان بر سیاست خارجی روسیه، روابط بسیار نزدیکی بین روسیه و غربب وجود داشت و روسها در مسایل مختلفی از قبیل بحران خلیج فارس و بالکان از آمریکا حمایت کردند. از منظر روسها این دنباله روی از سیاست‌های غرب هزینه‌ای بود که روسها بایستی بابت کمکهای غرب می‌پرداختند و درواقع روسها در طی این دوره تمایل خود را به سیاست همراهی (Bandwagoning) با غرب نشان دادند. این گفتمان کمابیش تا سالهای ۱۹۹٦ـ۱۹۹۵ دوام یافت. اگرچه در داخل گروههایی با دنبال روی از غرب در خاورمیانه و

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

بالکان مخالف بودند اما دولت روسیه با آنان به عنوان باقی مانده‌های حزب کمونیست برخورد می‌کرد. اما به تدریج این وضعیت دگرگون شدو ناکامی سیاست‌های دولت در جهت همکاری و ادغام با غرب، مشکلات اقتصادی در داخل، احساس تحقیر در عرصه بین‌المللی و مسئله هم میهنان روسی در خارج نزدیک، افکار عمومی را علیه سیاست‌های غربگرای یلستین و کوزیرف برانگیخت و با پیروزی ملی گرایان افراطی و کمونیست ها در انتخابات مجلس نگاه دولت به محیط بین‌المللی دچار تحولاتی شد (کرمی، ۱۳۸۲:۹۸).

اورآسیاگرایی:

همکاری با شرق و رقابت با غرب: گفتمان حاکم بر سیاست خارجی روسیه از سال ۱۹۹٦ به بعد اورآسیایی بود. براساس این گفتمان روسیه یک کشور آسیای ـ اروپایی است که گرایش گسترده به غرب باعث نادیده گرفتن بخش مهمی از منافع و الویت‌های روسیه می شود. هرچند جهت‌گیری سرمداران این نگرش در برابر آتلانتیک گرایان، اورآسیاگرایی به نوعی ضدیت با غرب تلقی می‌شد، اما درون‌مایه آن نوعی توازن بین شرق و غرب بود (داداندیش۱۳۸٤:۱٦۲و کرمی ۱۳۸٤:٦۵). به عبارت دیگر روسها در این دوره برای ایجاد توازن در سیاست خارجی خود و جلوگیری از ایجاد نظام تک قطبی تحت هژمونی آمریکا، اتحاد استراتژیک با قدرت‌های شرقی (چین و هند) را مطرح می‌کردند. هدف روسها در این دوره ایجاد یک موازنه اورآسیای در مقابل اتحاد آتلانتیک بود و روسها حتی از کشورهای جهان سوم و فرانسه نیز برای پیوستن به تلاش حمایت می‌کردند. مخالفت با اقدامات ناتو در بالکان و اقدامات آمریکا و انگلیس در عراق، نگرانی از نفوذ دولت‌ها و شرکت‌های نفتی غرب در خارج نزدیک و دریای خزر و نیز مخالفت با گسترش ناتو از از اولویت‌های روسها در دوره اورآسیاگرایی بود. اما با قرار گرفتن دریای خزر در حوزه منافع حیاتی آمریکا (۱۹۹۷)، طرح عضویت مجارستان و چک در ناتو (۱۹۹۷)، شکل گیری گروه گوام(۱۹۹۸)، بحران کوزو و بحران چچن(۱۹۹۹)، دوره تفکر اورآسیای نیز به سر رسید(کرمی، ۱۳۸۲:۹۹). در این دوره هم روسها تلاشهای زیادی برای موازنه آمریکا انجام دادند.

در واقع هر یک از گفتمان‌های فوق در سودای جبران"عقده تحقیر ملی" تلاش‌های بسیاری در عرصه خارجی به کار بستند، اما به دلیل برخی کاستی‌های سیاسی و فکری، به ویژه آرمانگرایی بیش از حد و سازگار نبودن اندیشه‌های آنها با شرایط داخلی و بین‌المللی، در

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

تحقق هدف خود که بازگشت جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل بودف ناکام ماندند (کولایی و نوری، ۱۳۸۹:۲۱۱).

گفتمان ملی‌گرا:

این گفتمان اگر چه‌عمدتاً در حاشیه مانده است، اما در مخالفت با آتلانتیک‌گرایان به اورآسیاگرایان نزدیک شده است و بروز عینی این گفتمان، بیشتر در دومای روسیه بوده است. ضدیت با آمریکا و سیاست خارجی دنباله‌رو آن، بازگشت به عظمت دوره شوروی و تزاری، اعاده قدرت مسکو در جمهوری‌های جدا شده و ورد روسیه به مسایل منطقه بالکان و خاورمیانه از مهمترین آرمان مطرح شده از سوی ملی‌گرایان است. مهمترین شخصیت این دیدگاه ژیرنوفسکی است (فریدمن، ۱۳۸۱:۳۸۲). ملی-گرایان روسی در شکل افراطی آن،عمدتاً رنگ اسلاوگراییی می‌گیرد و از این بسیاری از متون آن را با اسلاوگرایی یکی می‌داند.

سیاست خارجی روسیه و آسیای مرکزی و قفقاز در دوره پوتین

ولادیمیر پوتین با وقوف به مشکلات فوقالذکر روسیه معتقد بود که روسیه با اقتصاد قوی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را به خود جذب خواهد کرد. او پس از به قدرت رسیدن با اقتصاد آشفته، سیستم سیاسی فاسد وکلاً با یک جامعه رو به زوال روبرو بود. و بالاتر از همه اینها این مسئله او را آزار می‌داد که دنیا روسیه را ندیده می‌گیرد. اوکاملاً به این امر واقف بود که که روسیه ضعیف نمی‌تواند به عنوان یک بازیگر جدی در صحنه بین‌المللی مطرح شود. تحت این شرایطی پوتین به دنبال احیای قدرت روسیه به عنوان یک کنشگر مؤثر بین‌المللی، بازگرداندن اعتما به نفس به تصمیم گیرندگان، دفاع از منافع ملی روسیه و دنبال کردن یک رابطه سازنده با غرب و در حین حفظ رابطه‌ی روسیه با دولت قفقاز و آسیای مرکزی، چین و هند، ایران و ... بود. برخلاف انفعال نسبی دوره یلستین، پوتین در مقام ریاست جمهوری روسیه نقش بسیار فعالی را در هدایت سیاست خارجی این کشور به عهده داشت. سیاست‌های او امید روسیه را برای ارتقا موقعیت خود در منطقه غنی از انرژی آسیای مرکزی افزایش داد. او به عنوان یک سیاست‌مدار پراگماتیست معتقد بود که بازی منزویانه روسها باعث به وجود آمدن این وضعیت کرملین شده است و تدوامگ انفعال در سیاست خارجی روسیه باعث تدوام ضعف روسها می‌شود. بنابراین سیاست خارجی روسیه در دوره

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

پوتین بسیار متفاوت از دوره یلستین بود و او دو اصل را راهنمای سیاست خارجی قرار داد که عبارتند بودند از: پراگماتیسم و دیپلماسی فعال (داداندیش، ۱۳۸٤:۱۷۷).

پوتین در وهله اول معتقد بود که افول اقتصادی در این کشور عنصر اصلی ضعف روسها در صحنه بین‌المللی است. او پس از به قدرت رسیدن شروع به استفاده از ابزارهای اقتصادی به جای ابزارهای نظامی و سیاسی برای تبدیل شدن به یک قدرت مسلط منطقه‌ای در صحنه بین‌المللی کرد. از این منظر برای روسها در پیش گرفتن روابط اقتصادی نزدیک با کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی را به عنوان کارآمدتر از روابط سیاسی می‌دانستند. چرا که به موازات گسترش روابط سیاسی روسیه با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز این کشورها نگران احیای قدرت روسیه و بازیابی موقعیت هژمونی این کشور در منطقه بودند. تحولات اخیر در منطقه و جهان روسها را به این امر واقف کرده پایداری روابط با این کشورها با توسط به اعمال فشار و زور و بکارگیری ابزارهای سنتی قدرت دیگر امکان پذیر نیست بلکه روابط با این کشورها بایستی بر پایه مطلوبیت و درک منافع طرفین باشد. در غیر این صورت این کشورها در اولین فرصت از نیروهای جایگزین برای مهار روسیه استفاده خواهند کرد (همان، ۱۷۸). در واقع نگرش رئالیستی پوتین در آسیای مرکزی و قفقاز ترکیبی از قدرت نرم نسبت به کشورهای این منطقه در تعامل خود با سایر بازیگران بود که منجر به یک رویکرد کارآمد و موازنه‌ای می‌شد. این نگرش ترکیبی از مذاکرات و توافقات اقتصادی، پروژه‌های انرژی و غعالیت‌های عمیق فرهنگی می‌باشد. در این نگرش تعامل روسها با سایر بازیگران ممکن است همکاری جویانه یا رقابتی باشد و همکاری برای حفظ امنیت بین‌الملل و از منظر روسها از طریق امضای توافقاتی حاصل می‌شود که میزان تعامل غربی‌ها را در فضای شوروی سابق تعریف کند و روسها به آن رضایت دهند و رویکرد رقابت جویانه زمانی شکل می‌گیرد که روسها معتقد به باشند که منافعشان در خطر باشد. در این هنگام روسها با استفاده از اهرمهای سیاسی و اقتصادی خود، اعمال فشارهای فزاینده را راهی برای تغییر گرایش‌های نامطلوب در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بکار می‌برند. این رویکرد در دوره مدودف نیز تدوام یافت (رضایی، ۱۳۸۹ :٦٤).

در دوره پوتین در روابط روسیه و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز تغییراتی به وجود آمد که روسها یک سیاست پراگماتیستی را در قبال منطقه دنبال کردند و در این راستا نهادهای مثل CIS در این روند از اهمیت بالایی برخوردار شدند و روسها سیاست دوجانبه و چند

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

جانبه‌ای را با آسیای مرکزی و قفقاز دنبال کردند(Cumming,۱٤٦:۲۰۰۱). برخلاف دکترین خارج نزدیک یلستین، پوتین در سند امنیت ملی ژانویه ۲۰۰۰ و طرح سیاست خارجی این کشور در ۲۸ ژانویه همان سال معتقد بود که توان اقتصادی محدود روسیه، این کشور را در دنبال کردن منافع ملی خود با مشکل مواجه روبرو ساخت (Ibid:۱٤٦). پوتین به هنگام ارائه دکترین خود معتقد بود که روسها در درک موقعیت و شرایط خود خواهان تبدیل‌شدن به ابرقدرت نیستند بلکه به دنبال تبدیل‌شدن به قدرت منطقه‌ایاند. به عبارت دیگردکترین جدید واکنش روسها به تغییر استراتژیک صحنه قفقاز و آسیای مرکزی اعلام می‌داشت و شروع انتقاد از نفوذ فزاینده ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز کرد. این دکترین خاطر نشان می‌ساخت که منافع ملی روسیه بوسیله تلاش سایر دولت‌ها برای ممانعت از پیگیری منافع ملی این کشور در اروپا، خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز و آسیا ـ پاسفیک تهدید می‌شود. در واقع دکترین جدید روسها با آگاهی از استراتژی نظم نوین جهانی آمریکا معتقد بودند که رقابت‌ها در صحنه بین‌المللی رقابت اقتصادی است به خواهان استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی قلمرو سابق برای احیا قدرت خود در سیستم بودند و چون رقابت در قفقاز جنوبی را به غرب باختند و به هیچ وجه خواهان تکرار این امر در آسیای مرکزی نبودند به همین دلیل فشار قابل توجهی را به آسیای مرکزی برای محدود کردن تعامل خود با با غرب به ویژه با ناتو و تأکید مجدد بر همکاری در چهارچوب CIS اعمال کردن (Ibid: ۱٤۹).

تحولات روسیه و اوکراین

روسیه و قرار گرفتن سر دوراهی جنگ وتعامل با دنیای غربیعد از فروپاشی شوروی سابق در سال۱۹۹۱ میلادی ۱۵ جمهوری شوری سابق به عنوان یک کشور مستقل در آمدند... وبزرگترین جمهوری های شوروی سابق روسیه کنونی و اوکراین به لحاظ وسعت وجمعیت هستند... (روسیه ۲۰۰ میلیون نفرو اوکراین ۵۲ میلیون نفر جمعیت) هر دو به لحاظ نژادی و مذهبی به هم‌قرابت‌های زیادی دارند.زیرا از نژاد اسلاوها و مذهب ارتدوکس هستند. به لحاظ معادن زیر زمینی روسیه دومین کشور تولید کننده نفت جهان و اولین کشور تولید کننده گاز جهان و به لحاظ معادن دیگر بین اولین تا دهمین کشور مواد خام است...

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

هم چنین اوکراین علاوه بر مواد معدنی به لحاظ کشاورزی جز وکشورهای مهم تولید گندم و ذرت وسویاست.

به لحاظ نظامی سه کشور روسیه و اوکراین و قزاقستان دارای ذرات خانه هسته ای بودند...که اوکراین و قزاقستان طی قراردادی سلاح هسته‌ای آنها امحاء گردید. اوکراین پل ارتباطی غرب با روسیه هست. بعد از فروپاشی شوروی سابق ١٤ کشور اروپایی که قبلا عضو پیمان ورشو بودند ازجمله رومانی ،مجارستان، لهستان، آلمان شرقی و...با درخواست ناتو به عضویت پیمان آتلانتیک ناتو در آمدند.عملا مجددا نوعی رقابتی با روسیه علیرغم بستن پیمانهایی میان غرب و روسیه بوجود آمد. یعنی گسترش ناتو به مرزهای روسیه در هر حال روسیه چندین سال است با هشدار به غرب خواستار عدم پیشروی و گسترش ناتو است...تا فضای امنیتی پشت مرزهای خود را امن کند. و اوکراین در این بین بی طرف باقی بماند. غرب پا را فراتر گذاشت...طی نقشه ای با ایجاد آشوب هایی تحت عنوان انقلاب های رنگی در خاورمیانه و شرق اروپا و آفریقا در کشورهای هدف از جمله اوکراین ، گرجستان، ایران، ترکیه(کودتا) عراق، لیبی، تونس، مصر و قزاقستان(در چند ماه پیش ....) عملا دراجرای برخی نقشه های خود موفق بودند.(درایران و گرجستان و آذربایجان و قزاقستان موفق نشدند.) در اوکراین با آشوب انتخابات رئیس جمهور انتخاب شده طرفدار روسیه را با دخالت مستقیم باطل و با انتخابات جدید یک چهره یهودی و هنر پیشه و کمدین آماتور سیاسی را سر کار آورد. این کمدین آماتور به جای اعلام بی طرفی و در پیش گرفتن منافع کشورش عملا نقشه صهیونیست‌ها و اروپا را اجرا می کرد...و لفاظی های وی پوتین را وادار به واکنش کرد. زیر ساخت های کشورش را نابود...و مردم کشورش را ذبح شرق و غرب در راس آنها آمریکا کرد... این یهودی به‌جای تعامل راه خشونت را در پیش گرفت.

سر کوب و کشتار مردم دواستان خودمختار لوهانسک....باعث شد...تا آنها از روسیه تقاضای کمک کنند...و روسیه هم دنبال چنین فرصتی بود...تا هم از لنسکی و اروپا زهر چشم بگیرد. در هر حال علیرغم اینکه برخی باور دارند روسیه در این بین شکست خورده است به نظر می رسد .اولین بازنده مردم اوکراین و شخص لنسکی است. چون وی با بی تدبیری خودش را وارد بحرانی کرد...که هیچ نفعی برای مردم کشورش ندارد. حتی این جنگ زمینه فروپاشی اوکراین را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر روسیه جهت مقابله با غرب حمله پیش دستانه ای کرد...زیرا بزرگترین رقیب روسیه در دنیا یعنی غرب به ٦٠٠ کیلومتری پایتخت

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

روسیه یعنی مسکو رسیده بود.. امیدواریم اوکراین به مانند قبل بی‌طرف بماند .تا وارد جنگ جهانی سوم نشویم. جنگ‌جهانی سوم هم با حمله یک‌کشور اروپایی به کشور اروپایی دیگر شروع شد. به نظر می رسد دنیا تحمل یک جنگ جهانی سومی را ندارد...که میلیونها نفر انسان بی گناه کشته نشوند. ورهبران اروپا و آمریکا شاید به این‌درک سیاسی رسیده باشند.

نتیجه گیری

کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز پس از استقلال با دو تحول ژئوپلیتیک در عرصه داخلی (چالش‌های مربوط به مسائل سیاسی، قومی، هویتی، و مرزی که به یکی از عوامل اختلاف و مناقشه در منطقه تبدیل شده بود) و منطقه‌ای (خلأ ناشی از فروپاشی شوروی و افزایش رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) مواجه شدند. منابع انرژی و همجواری با چین به عنوان قدرت جدید در حال ظهور، ایران اسلامی با جایگاه و برنامه‌های در حال رشد، و روسیه که با جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای خود همچنان بزرگ‌ترین قدرت حاضر در منطقه به‌شمار می‌آید، و همچنین قرارگرفتن در مناطق ژئوپلیتیکی دیگری همانند خاورمیانه، اروپا، خزر، به حد کافی اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیکی این منطقه را به‌ویژه برای آمریکا برجسته می‌کرد.

اما در یک دهه گذشته روسیه با احیای قدرت خود، تلاش کرده است در مقابل این نفوذ سازمان یافته مقابله کند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دلیل پراکندگی تاسیسات و نیروهای نظامی دفاعی شوروی میان کشورهای مشترکالمنافع آسیای مرکزی و قفقاز، دو پیامد غیر قابل اجتناب قابل پیش‌بینی بود. اول اینکه امکان اتخاذ یک سیاست دفاعی و امنیتی مستقل برای جمهوری–های تازه استقلال یافته بسیار ضعیف بود و دوم آنکه فقدان هژمون منطقه ای و روسیه ضعیف شده زمینه ای برای نفوذ سایر قدرت ها و امکان بروز درگیری و جنگ را فراهم ساخته بود. از سوی دیگر، منطقه قفقاز به مدلیل ساختار ژئوپولیتیکی همواره محل رقابت و تعارض قدرت‌های منطقه‌ای نیز بوده است. موقعیت ژئوپولیتیکی و ساختار جمعیتی خاص قفقاز باعث شده تا این منطقه طی سال‌های متمادید درگیر بحران‌ها و منازعات گوناگونی باشد. همچنین افراط‌گرایی و اتخاذ سیاست‌های تند ملی‌گرایانه در کشورهای منطقه نیز از جمله خطرهای عمده بر هم زننده ثبات و امنیت در این منطقه محسوب می‌شود. به واقع کشورهای منطقه به دلیل پیشینه تاریخی خود و پدیدغار شدن فضای جدید سیاسی در حوزه بین‌المللی، تلاش‌های زیادی برای کسب موقعیت جدید در

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

منطقه و تنظیم پیوندهای خارجی خود به عمل آوردند. تمایلات داخلی کشورها، همراه با علاقه قدرت‌ها برای حضور در این منطقه و تحولات ناشی از فروپاشی شوروی، از جمله عوامل تأثیرگذار در تحولات قفقاز جنوبی بوده است. و باعث شدید شدن دخالت قدرت ها در منطقه بخاطر حل بحران ها شود ولی نقش و دخالت این قدرت ها نه تنها باعث بهبود و حل بحران ها نشد بلکه باعث تشدی بحران ها و تعویق در حل و فصل این بحران ها شد. که این خود باعث ناامنی بیشتر منطقه را به همراه داشت.

پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و تهاجم ائتلاف تحت رهبری امریکا به افغانستان، موقعیت جغرافیاییِ سیاسی منطقه نیز مزید بر علت شد تا آسیای مرکزی به میدان رقابت قدرت ها تبدیل شود. یکی از چالش‌هایی که از حضور آمریکا در این کشورها برای دولت ها به وجود آمده بود، تشدید مخالفت های داخلی و بنیادگرایی مذهبی در منطقه بود. هر چند این بنیادگرایی و در نتیجه تروریسم حتی در مقطعی موجب همگرایی قدرت هایی چون آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز شد اما در سال‌های اخیر و به ویژه پس از تلاش‌های ناکام غرب برای گسترش انقلاب‌های رنگین در منطقه، سوء ظن‌ها نسبت به اهداف غرب در منطقه افزایش پیدا کرده و روس‌ها را متقاعد ساخت که برای حفظ منافع خود در آسیای مرکزی و قفقاز نمی‌توانند به همکاری‌با امریکا امیدوار باشند.

آمریکا بازیگر اصلی فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی است که در جستجوی اهداف ژئواکونومیکی و ژئواستراتژیکی قصد دارد فرایندهای منطقه‌ای را تحت کنترل خود بگیرد. بدین‌سبب همواره کوشیده به صورت‌های مختلف، ازجمله اعطای کمک‌های مالی و نظامی، گسترش فعالیت‌ها در قالب ناتو، احداث پایگاه‌های نظامی، و حمایت از جریان انقلاب رنگی، دامنه نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهد.

اعمال سیاست‌های واشنگتن در منطقه، ممانعت از ظهور دوباره روسیه به‌عنوان قدرت منطقه‌ای، جلوگیری از نفوذ ایران و افزون بر آن جلوگیری از نفوذ اسلام، بهره‌برداری از منابع سرشار انرژی ذخایر این منطقه، و فرصت‌های سرمایه‌گذاری در عرصه‌های کشف و استخراج منابع، از اهداف و برنامه‌های این بازیگر فرامنطقه‌ای است.

ابزارهای اجرایی در دست آمریکا از طریق کشورهای دوست و متحد یا به‌وسیله نهادها و سازمان‌های سیاسی، حقوقی و مالی بین‌المللی، در نهایت به شکل مستقیم با تأسیس پایگاه

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

نظامی و استقرار نیروهای خود در این مناطق تأمین می‌شود. بر اساس پیمان امنیت دسته جمعی کشورهای مشترک المنافع، کشور آسیای مرکزی و قفقاز نباید اجازه احداث پایگاه نظامی را به کشورهای دیگر بدهند. این در حالی است که آمریکا پایگاههایی را در منطقه احداث نموده و تا جایی پیش می رود که پایگاههایی را برای مدت ۲۵ سال اجاره می نماید. در واقع حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز عامل فقدان امنیت منطقه ای درآمده است. و با برپا کردن پایگاههای همچون خان آباد در ازبکستان و کانت باعث به وجود آوردم مشکلات و ناامنی و از سر باز کردن بحران های که به حالت مسکوت بودند.

اصولا یکی از راهبرد های آمریکا برای افزایش هژمونی خود در مناطق مختلف جهانی عبارت است از ایجاد پایگا ههای نظامی در نقاط همجوار کشوری که به اقدام نظامی علیه آن مبادرت نموده است. به عنوان نمونه، این کشور پس از بمباران عراق در ۹۹۱، به ایجاد پایگاه های نظامی در عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، عمان و امارات متحده عربی پرداخت . پس از بمباران در یوگسلاوی در ۱۹۹۹ به احداث پایگاه های نظامی در کوزوو، آلبانی، بلغارستان، مقدونیه، مجارستان، بوسنی و کرواسی مشغول شد و پس از بمباران افغانستان در پاکستان، قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، گرجستان، یمن و جیپوتی پایگاه های نظامی ساخت. در جریان حمله به افغانستان، قرقیزستان و ازبکستان اولین کشورهایی بودند که حمایت خود را برای استفاده از امکانات خود برای جنگ علیه تروریسم اعلام نمودند. همچنین تاجیکستان نیز اجازه استفاده از فرودگاه بین المللی خود را در شهر دوشنبه برای سوخت گیری و میزبانی ۵۰۰ سرباز فرانسوی اعلام داشت و قزاقستان و ترکمنستان هم پشتیبانی خود را جهت عبور هواپیما از فضای هوایی خود اعلام نمودند. این ،« مبارزه قاطعانه و همه جانبه با مساله تروریسم » ۱۱سپتامبر و بهانه آمریکا برای حادثه فرصت طلایی را برای تحقق هد فهای منطقه ای این کشور در آسیای مرکزی و قفقاز شده است. و تاسیس این پایگاه ها در این مناطق باعث شد که آمریکا خود را قوی در منطقه احساس کند و جا پای مستحکمی برای خود در منطقه به وجود آورد و منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را در اولویت های سیاست خارجی خود قرار داد. و اتفاقات و مشکلات این منطقه را به دقت رصد می کرد و نقش پرنگ خود را در بحران های منطقه به خوبی نشان داد.

تغییر شرایط بین‌المللی و پدیداری رویدادهایی چون انقلاب‌های رنگی در گرجستان و

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

قرقیزستان که نقش آمریکا در آن بارز بود و وقوع حادثه یازده سپتامبر، به اهمیت منطقه افزوده و اهداف آمریکا را در گسترهای وسیع‌تر تعریف کرده است. و نقش برجسته آمریکا و روسیه در این بحران ها را به وجود آورد.

رویکرد آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز در نیمه اول از نخستین دهه قرن جدید، تحت تأثیر سلطه نومحافظه‌کاران بر سیاست خارجی آمریکا، شکلی تجدیدنظرطلبانه به خود گرفت. بدین معنا که در این سال‌ها هم‌زمان با طرح خاورمیانه بزرگ، رهبران آمریکا به ایجاد برخی تحولات اساسی در ساختار قدرت کشورهای منطقه تمایل نشان دادند. فرض نومحافظه‌کاران این بود که شکل‌گیری دولت‌های به اصطلاح دموکراتیک به‌جای دولت‌های استبدادی، می‌تواند از گسترش رویکردهای بنیادگرایانه جلوگیری کند.

جنگ برضد تروریسم با اهداف پنهانی، ورود آمریکا را به حوزه نفوذ روسیه با حضور نیروهای ناتو و آمریکا توجیه می‌کرد. از این رهگذر، برپایی پایگاه‌های نظامی در کشورهای آسیای مرکزی، قدم نخست در راستای نیل به اهداف به‌شمار می‌آمد. به‌عبارتی، می‌توان بیان داشت که تا قبل از واقعه یازده‌سپتامبر، منافع آمریکا در آسیای مرکزی حول سه محور: جلوگیری از احیای نفوذ تاریخی روسیه، جلوگیری از نفوذ جمهوری اسلامی ایران، و کنترل منابع انرژی منطقه بود.

در سال‌های اخیر، سیاست خارجی آمریکا نسبت به آسیای مرکزی و قفقازعمدتاً تابعی از سیاست این کشور در قبال افغانستان بوده است. ایجاد شرایط منطقه‌ای مطلوب برای خروج نیروهای ناتو از افغانستان که قرار است در سال ۲۰۱٤ به وقوع بپیوندد، اولویت سیاست خارجی آمریکا در سال‌های اخیر می‌باشد.

آمریکا درصدد تصرف و سلطه بر منطقه هارتلند جدید است و در این راستا درصدد حذف رقبای ژئوپلیتیکی خود، به خصوص در بعد جهانی یعنی روسیه می باشد. حوادث ۱۱ سپتامبر این فرصت را در اختیار این کشور قرار داد تا علاوه بر اشغال افغانستان به بهانه مقابله با بنیا دگرایی اسلامی حضور خود را در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز نیز افزایش دهد و به تکمیل محاصره رقبای خود بپردازد. بسیاری از تحلیلگران حضور آمریکا در افغانستان را در راستای پیوند منافع این کشور در خلیج فارس و آسیای مرکزی قلمداد نموده اند.

برژینسکی با توجه به اهمیتی که برای آسیای مرکزی و قفقاز قائل است، اعتقاد دارد

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

کلید نظارت بر اوراسیا نفوذ در آسیای مرکزی و قفقاز است و در نتیجه آمریکا باید بحران های این منطقه را مدیریت کند.

وی تاکید می کند هر کشوری که بتواند بر آسیای مرکزی و قفقاز تسلط پیدا کند، توانایی مورد تهدید قرار دادن موقعیت آمریکا در خلیج فارس را خواهد داشت.

مهم ترین اهداف آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز عبارتند از:

یک. دستیابی به منابع نفت و گاز و کنترل استخراج و صدور آن؛

دو. دستیابی به بازارهای منطقه و گسترش تجارت آن؛

سه. حفظ وضع موجود و تقویت نهادهای کشورهای منطقه در راستای اهداف درازمدت خود؛

چهار. مقابله با روسیه، ایران و چین؛

پنج. تحکیم مناسبات امنیتی با کشورهای منطقه؛ و شش. حضور درازمدت در منطقه. آسیای مرکزی و قفقاز در تفکرات رهبران روسیه عمق استراتژیک ژئوپلیتیک روسیه محسوب می شوند. حضور و نفوذ بیشتر در این منطقه موجب افزایش موقعیت منطقه ای و بین المللی روسیه می شود و منافع ملی روسیه در تجدیید همگرایی اقتصادی، سیاسی، امنیتی و استراتژیک با جمهوری های استقلال یافته از جمله در آسیای مرکزی و قفقاز می باشد. در این چهارچوب کنترل و تعدیل رقبای روسیه نیز یکی از اهداف مسکو است.

قدرت های غربی با بهره گیری از مزیت های اقتصادی و امنیتی تلاش می کنند بر حضور و نفوذ خود در این منطقه بیفزایند. در این راستا ناتو با اجرای برنامه های «مشارکت صلح » و «شورای مشارکت اروپا ـ آتلانتیک» سعی در تأمین اهداف سیاسی و استراتژیک غرب دارد. یک نوع انگاره در بین سیاست مداران روسی و در راس آن ها پوتین و مدودف با اجماعی حداکثری وجود دارد که این انگاره آسیای مرکزی و قفقاز را در حیاط خلوت روسی گنجانده است و هر گونه رخنه ژئوپلیتیکی را در این منطقه از طرف هر کشوری با هر نیتی تخطی به منافع حیاتی خود می بینند و درصدد پاسخ با نهایت حدت و شدت بر می آیند. نمونه آن جنگ اوت ۲۰۸ گرجستان می باشد. آنچه در این پژوهش محور قرار گرفته است و حیطه زمانی آن یازده سپتامبر تا کنون و محدوده مکانی آن اسیای مرکزی و قفقاز است در زیر اینگون دسته بندی می شود.

زمینه های رقابت دو قدرت آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز گسترش ناتو به

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

شرق و مشارکت برای صلح- استقرار سامانه پدافند موشکی در شرق اروپا- تاسیس پایگاه های نظامی. - ناامنی در آسیای مرکزی و قفقاز و تشدید بحران ها. ژئوپلیتیک به عنوان یک روش تحلیل، به توضیح چگونگی رفتار کشورها بر پایه عوامل جغرافیایی یا نقشی که این عناصر در رفتار کشور ایفا می‌نماید، می‌پردازد. به عبار دیگر ژئوپلیتیک رویکردی است که بر اساس محیط فیزیکی و جغرافیایی به تبیین و پیش‌بینی رفتار یک واحد سیاسی و توانایی‌ها و قابلیت‌های نظامی کشور مبادرت می‌کند. این عوامل جغرافیایی شامل کلیه ویژگی‌ها و مولفه‌های مرتبط با جغرافیای کشور اعم از انسانی و غیرانسانی می-شود. عوامل جغرافیایی مادی از محیط فیزیکی کشور ناشی می‌شوند و عناصری همانند موقعیت جغرافیایی، وسعت سرزمین، منابع طبیعی، آب و هوا، شکل سرزمینی، پستی‌ها و بلندی یا توپوگرافی ومرزها را در برمی‌گیرد. عناصر انسانی که از ویژگی‌های جمعیتی سرچشمه می‌گیرد، شامل عواملی چون پیشینه تاریخی، تحولات سیاسی ـ اجتماعی، فرهنگ سیاسی، بافت قومی و نژادی و مذهب می‌باشد. حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای چون هر عامل انسانی و سیاسی دیگر چهرهی کاملا سیاه یا سفید به خود نخواهد گرفت، بلکه دارای جوانب مثبت، منفی و خاکستری است. از این رو تحلیل حاضر در پی بیان طرف خالی لیوان است که حجم بیشتری را به خود اختصاص داده، که البته عدم ساخت دولت و شکل‌گیری دولت‌های ضعیف پس از فروپاشی شوروی در قفقاز را می‌توان دلیلی بر عدم توانایی آن به کارگیری چالش‌ها به عنوان فرصت دانست. اما جدا از این بحث حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای پیامدهای منفی بیشتری را برای آسیای مرکزی و قفقاز به بار داشته و بی‌ثباتی‌ها را نه تنها از میان برنداشته، بلکه به شیوه‌های دیگری چون تعارضات سیاسی و اقتصادی در کنار بحران‌های هویتی و اجتماعی دامن زده است. طور که معلوم شد رقابت آمریکا و روسیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز موجب ناامنی در این منطقه شده است.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

کتابنامه

اتوتایل، ژئاروید و دیگران (۱۳۸۰). اندیشه های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

استبدان، پ (۱۳۷۵). «آسیای مرکزی: موضوعات و چالشها»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۳.

آلیسون، روی و جانسون، لنا (۱۳۸۹). امنیت در آسیای مرکزی : چهارچوب نوین بین المللی، ترجمه محمدرضا دبیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ دوم.

امیر احمدیان، بهرام (۱۳۷٦). جغرافیای قفقاز، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۵). «نفت و آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ۱۵، شماره ٥٦

امیراحمدیان، بهرام و عسگری، حسن (۱۳۸۸). «بحران اوستیای جنوبی: ریشه ها و پیامدها و چشم انداز آینده»، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره ٤.

امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۱). جغرافیای کامل قفقاز، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

پشگاهی‌فرد، زهرا و جنیدی، رضا (۱۳۸۹). «ماهیت رفتار سیاسی روسیه در آسیای مرکزی و چالش های فراروی جمهوری اسلامی ایران»، فصنامه پژهشهای جغرافیایی، شماره ۷۲، تابستان.

جعفری‌ولدانی، اصغر (۱۳۸۲). روابط خارجی ایران بعد از انقلاب اسلام»، تهران: انتشارات آوای نور.

جعفری‌ولدانی، اصغر (۱۳۸۷). چالش و منازعات در خاورمیانه، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

جعفری‌ولدانی، اصغر (۱۳۸۷). ژئوپلیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس، تهران: انتشارت وزارت خارجه.

حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵). «ژئوپلیتیک، علم یا گفتمان: یک تردید فلسفی»، مجموعه مقالات نخستین کنگره علمی ژئوپلیتیک ایران، تهران: مرکز مطالعات آفریقا ـ انجمن ژئوپلیتیک ایران.

حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸٤). «ژئوپلیتیک، یک بررسی فلسفی»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال اول، شماره ۱.

حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸٤). اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

داداندیش، پروین (۱۳۸٤). «روند تکوین سیاست‌های روسیه در آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و مطالعات قفقاز، سال چهاردهم، دوره چهارم، شماره ۵۱، پاییز.

داداندیش، پروین (۱۳۸٦). «گفتمان ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال سوم، شماره اول، بهار.

دامن پاک جامی، مرتضی (۱۳۸۷). «نقش منابع انرژی خزر در تأمین امنیت انرژی جهان و چالشهای انتقال آنها به بازارهای جهانی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ٦۲، تابستان.

رحمانی، منصور (۱۳۷۷). توسعه نقش امنیتی ناتو در سازمان امنیت و همکاری اروپایی در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، سال هفتم، دوره سوم، شماره ۲۲.

رضایی، علیرضا (۱۳۸۹). «الگوی روسیه از نظم در نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد نظم موازنه محور»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۷، بهار.

رفیع، حسین و شیرخانی، آمنه (۱۳۸۸). «آسیای مرکزی: منطقه ای برای فعالان امنیتی»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره ۳.

شوری، محمود (۱۳۸۳). «ساختارها و ترتیبات امنیتی در جمهوری های شوروی سابق»، در کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS)، ویژه مسائل امنیتی، جلد ۱، تهران: انتشارات ابرا معاصر.

عزتی، عزت الله (۱۳۸۰). ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، تهران: انتشارات سمت.

عزتی، عزت الله (۱۳۸٦). ژئواستراتژی، تهران: انتشارات سمت.

عزتی، عزت الله (۱۳۸۰). ژئوپلیتیک، تهران: انتشارات سمت. متغیرهای ژئوپلیتیک.

فریدمن، رابرت (۱۳۸۱). «روابط ایران و روسیه در دهه۹۰»، ترجمه داوود رضایی اسکندری، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم.

قرنفلی، مسعود (۱۳۸۷) «مناسبات اتحادیه اروپا و کشورهای جنوب قفقاز»، ماهنامه دیدگاهها و تحلیل ها، شماره ۱۳۰، پاییز.

کرمی، جهانگیر (۱۳۸۲). «تحول نگرش روسیه به محیط امنیت بین‌المللی و تاثیر آن بر روابط»، نشریه سیاست دفاعی، شماره ۵.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]

کولایی، الهه (۱۳۸٤). افسانه انقلاب‌های رنگی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

لطفیان، سعیده (۱۳۸۳). «اهمیت استراتژیک و ژئواستراتژیک اوراسیا»، فرهنگ اندیشه، سال سوم، شماره نهم، بهار.

مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷). «امنیت آسیای جنوب باختری در ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال اول، شماره ۲، تابستان.

موير، ریچارد (۱۳۷۹). «درآمدی نو برجغرافیای سیاسی»، ترجمه دره میر حیدر با همکاری سید یحیی صفوی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

میرحیدر، دره (۱۳۷۷). «سیری در تحولات ژئوپلیتیک»، مجموعه مقالات یازدهمین همایش آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

نظامی، قدیر (۱۳۸۲). «بازشناسی روند تحولات سیاست‌های منطقه‌ای فدراسیون روسیه و آثار آن بر امنیت ملی ایران»، فصلنامه دفاعی استراتژیک، شماره ۱۷، زمستان.

هپل، لسلی (۱۳۷۰). «تجدید حیات ژئوپلیتیک»، ترجمه دره میرحیدر، ماهنامه اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، شماره ٤۸ـ ٤۷.

یزدان فام، محمود (۱۳۸٤). «استراتژی دفاعی ایالات متحده آمریکا پس از یازده سپتامبر»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هشتم، شماره دوم، شماره مسلسل ۲۸.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.31]